

چکیده: یکی دیگر از جریان‌های مهم فکری دهه‌ی پیش از انقلاب، جریانی است که دکتر شریعتی پایه‌گذار آن بوده و به نام وی شناخته می‌شود. شریعتی طی سال‌های 47 تا 51 در حسینی‌های ارشاد برنامه داشت و این برنامه‌ها، جریان فکری خاصی را در جامعه‌ی ما پدید آورد...

## **!Error**

یکی دیگر از جریان‌های مهم فکری دهه‌ی پیش از انقلاب، جریانی است که دکتر شریعتی پایه‌گذار آن بوده و به نام وی شناخته می‌شود. (1) شریعتی طی سال‌های 47 تا 51 در حسینی‌های ارشاد برنامه داشت و این برنامه‌ها، جریان فکری خاصی را در جامعه‌ی ما پدید آورد.

حسینی‌های ارشاد در سال 1346 ش توسط تنی چند از افرادی که علاقه به نشر اندیشه‌های دینی در قالب‌های نو داشتند و به نوعی متأثر از جریان «انجمن‌های اسلامی» بودند، تأسیس شد. محمد همایون، (2) (منبع مالی) ناصر میناچی (مدیریت) و شهید مطهری (سخنران) نخستین افرادی بودند که حسینی‌ها را بنیاد گذاشتند. (3) به دنبال شروع برنامه‌ها، عده‌ی زیادی از روحانیون و روشنفکران مذهبی به دعوت استاد مطهری و پس از رفتن ایشان در اواخر سال 49 به دعوت آقای میناچی، در آنجا سخنرانی می‌کردند. چهره‌ی شاخص این سخنرانان در دوره‌ی نخست، استاد مطهری بوده است. (4) میان سخنرانان، می‌توان به محمدتقی شریعتی اشاره کرد که پس از تعطیلی کانون نشر حقایق در مشهد، برای سخنرانی هر از گاهی به تهران می‌آمد. (5) از سال 47 به بعد، دکتر علی شریعتی به دعوت استاد مطهری به حسینی‌ها آمد و راه وصل شدن وی به حسینی‌ها، نگارش مقاله‌ای بلند تحت عنوان محمد از هجرت تا وفات برای کتاب محمد خاتم پیامبران (ص) بود که طرح استاد مطهری برای بزرگداشت آغاز پانزدهمین قرن هجرت بود. (6)

به رغم سخنرانی‌ها و فعالیت‌های استاد مطهری، در سال 49 روابط ایشان با میناچی تیره بوده و همان زمان و پس از آن، بیشتر دوستان شهید مطهری از ناراحتی استاد نسبت به آقای میناچی خاطراتی دارند؛ چنان‌که نامه‌های استاد مطهری نیز در این باره گواه است. (7) مسأله‌ی مورد اختلاف، بحث از چگونگی اداره‌ی حسینی‌ها بود؛ به همین دلیل در جلساتی که بعدها پس از جدایی از استاد از حسینی‌ها به هر مناسبت میناچی هم در آن حضور داشت، ایشان نیز حاضر می‌شد و رفاقت شخصی آنان کمابیش تا انقلاب ادامه داشت. (8)

با رفتن استاد مطهری در پایان سال 49، حسینی‌ها، به دلیل حمایت‌های آقای میناچی و همایون، به‌طور درستی در انحصار دکتر شریعتی قرار گرفت گرچه آقای صدریلاعی، محمدتقی شریعتی و مرتضی شبستری با داشتن 50 و 34 و 40 برنامه (به ترتیب) پس از دکتر قرار داشتند که از اوایل 50 تا 19 آبان 51 که حسینی‌ها تعطیل شد، بالغ بر 70 سخنرانی در حسینی‌ها داشت. (9) سخنرانان این دوره، به جز موارد انگشت‌شمار (شامل 2 جلسه آقای هاشمی رفسنجانی، 2 جلسه آقای خامنه‌ای، 2 جلسه آقای خزعلی) بیشتر افراد غیر روحانی بودند که از آن جمله می‌توان به زریاب خوبی با 11 جلسه، کاظم سامی با 12 جلسه و عده‌ای دیگر (مانند محمد اسماعیل رضوانی) یاد کرد. این نشان می‌داد که جریان غالب شده بر حسینی‌ها، جریانی بوده است که به نوعی در صدد حذف روحانیت از حسینی‌ها است. این کمترین اثر حضور دکتر در حسینی‌ها می‌توانسته تلقی شود. در واقع مقایسه این دو دوره، نشان می‌دهد که زمینه‌ی حضور روحانیت در حسینی‌ها پس از رفتن استاد مطهری کاهش یافته است. استاد مطهری و سایر روحانیون، به دلیل فشاری که از سوی سایر روحانیون بر آنان وجود داشت، و انتقاداتی که خود به دکتر داشتند، از حسینی‌ها کنار رفتند. دکتر شریعتی در این باره می‌نویسد: شروع این برنامه‌ها، با مخالفت روحانیون و از جمله مخالفت شدید و دسته جمعی مبلغان و روحانیون حسینی‌ها ارشاد مواجه شد و علت مخالفت را هم این می‌گفتند که درس‌های من میان مذهبی‌ها و روشنفکران با جامعه‌ی روحانی

شکاف ایجاد می‌کند و آنان چون با این امر مخالف بودند، همگی از آقای فلسفی گرفته تا آقای باهنر و رفسنجانی و مطهری و نوری و خزعلی و غیره کنار رفتند و قصدشان این بود که با ادامه‌ی کار من خود را در برابر روحانیون و مذهبی‌های ایران که این‌گونه فکر می‌کنند، قرار ندهند. (10)

شریعتی همچنین درباره‌ی وضعیت حسینی پیش از خود، و به هدف نشان دادن اشتراک میان اهداف خود و رژیم در حذف روحانیونی که حافظ سنت‌های فتووالی هستند - چیزی که رژیم مدعی اصلاح‌طلبی پهلوی نیز همان را می‌خواست - به ساواک چنین گزارش می‌دهد: اینجا قبلاً کانون مرتجعین و آخوندها بود و امثال دکتر کاسمی (11) و فلسفی و امثال آنها نطق می‌کردند ... و من نمی‌خواهم این سنگر دست مرتجعان و خائنان بیفتد. (12)

شگفت آن‌که ساواک پس از گزارش این مطلب که استاد مطهری به خاطر اختلاف با شریعتی دیگر به حسینی نمی‌رود، و کسانی مانند باهنر و هاشمی و ... نیز به آنجا نمی‌روند، می‌افزاید: حالا که مدتی است دست روحانیون فوق‌الذکر از حسینی‌ی ارشاد کوتاه شده است، با توجه به افکار آنان، به هیچ‌وجه صلاح نیست مجدداً آنها به آن محل بازگردند. (13)

استاد مطهری پس از رفتن از حسینی ارشاد، از سال 1350 پایگاه خود را به مسجدالجماد (ع) منتقل کرده و در آنجا به سخنرانی‌های خود در دایره‌ای بسیار محدودتر از حسینی ادامه داد. (14)

از سوی دیگر دکتر شریعتی تا آبان سال 51 که حسینی‌ی ارشاد تعطیل شد، به کارش ادامه داد: این دوره، سخت‌ترین دوره برای مبارزان بود، ضربه‌ی شهریور 50 و دستگیری‌های گسترده‌ی مجاهدین در سال 50 و 51 و اعدام دسته‌جمعی آنان در خرداد 51 رخ نمونه‌هایی از این مشکلات است. همچنان که اعدام کمونیست‌ها از فدائیان خلق و دیگر گروه‌ها نیز، بیشتر در همین سال اتفاق افتاد. این در حالی است که حسینی آزادانه فعالیت خود را دنبال می‌کرد و ساواک گهگاه گزارشی از سخنرانی‌های دکتر تهیه و ارسال می‌کرد؛ اما گویی به‌طور کل از چنین مرکزی غفلت دارد. پس از آن، به دلیل طرح برخی از مباحث، حسینی به تدریج مورد انتقاد شماری از روحانیون و مراجع قرار گرفته، عده‌ای از آنان، برای تعطیل کردن حسینی، به هدف حفظ تشیع، دست به هر کاری زدند؛ حتی برخی از آنان به مقامات دولتی متوسل شدند، تا آن‌که در نهایت، دولت نه به دلایل سیاسی، بلکه به دلیل فشارهای روحانیون سنتی، حسینی را تعطیل کرد. (15) این در حالی بود که شریعتی پس از آن تا مهرماه 52 آزاد بود تا این‌که این زمان دستگیر شده هیجده ماه را در زندان سپری کرد. وی در عید نوروز سال 54 آزاد شد. این درست در شرایطی بود که افرادی به خاطر چاپ یک اعلامیه یا یک ملاقات با یکی از افراد فراری سازمان مجاهدین یا فدائیان، چهار تا شش سال و یا حتی بیشتر حبس می‌شدند. در این مدت، به شهادت پرونده‌ی موجود، به جز چند بازجویی، اتفاق دیگری نیفتاد؛ محاکمه‌ای صورت نگرفت و بدون مقدمه در عید سال 54 (اسفند 53) آزاد شد. (16) پس از آن تا زمانی که از کشور خارج شد، به نوشتن و اصلاح و چاپ برخی از آثار خود پرداخت تا این‌که پس از خروج از ایران، در 29 خرداد در لندن بر اثر سکته‌ی قلبی فوت کرد. (17) خبر درگذشت شریعتی، انعکاس گسترده‌ای در ایران داشت و از آنجایی که در آستانه‌ی مبارزات گسترده‌ی مردمی بر ضد شاه بود، و همزمان، فضای سیاسی قدری بازتر شده بود، داستان درگذشت وی به صورت جریانی علیه رژیم درآمد. (18)

بازگردیم به نقش حسینی ارشاد. تا آنجا که به آقای مطهری برمی‌گردد، گرچه ایشان تا سال‌های 48-49 انتقاداتی نسبت به نوع اداره‌ی حسینی داشت (19) و کج‌دار و مریز به همکاری خود ادامه می‌داد، اما از نامه‌ی ایشان در سال 50 چنین به دست می‌آید که وی، از آن پس، به صراحت به انتقاد از شریعتی، به ویژه دیدگاه‌های وی درباره‌ی روحانیت می‌پردازد. در پی بروز مخالفت‌ها میان آقای مطهری و میناچی برخی از افراد واسطه شدند تا این مشکل را حل کنند. یکی از این راه‌حل‌ها آن بود که دکتر را وادار کنند تا دست از برخوردهای تند خود با روحانیت بردارد. نمونه‌ی آن ترتیب دادن محفلی بود که در ماه رمضان در منزل حاج‌احمد صادق - پدر ناصر صادق - برگزار شد و آقای مطهری، بهشتی، باهنر، هاشمی، خزعلی و عده‌ای دیگر حاضر بودند و از دکتر خواستند تا

تنها به طرح نقطه نظرات علمی خود بپردازد؛ اما - بر اساس گزارش میناچی - دکتر به بیان مطالب دیگری درباره‌ی نسل جدید و علاقه‌ی آنان به اسلام و برنامه‌های حسینییه پرداخت و به بحث اصلی پرداخته نشد.

شهید مطهری در شهریور 49 بار دیگر برای حل مشکل حسینییه و تربیت کار به محوی که روحانیون تهران و برخی از مراجع نیز راضی باشند، جلسه‌ای تشکیل داد و ضمن سخن از انتقاداتی که نسبت به حسینییه شده، نام تعدادی را که دعوت از آنان مشکلی ندارد، معین کرد. در جلسه‌ی بعد نام دکتر شریعتی و صاحب‌الزمانی به میان آمد که آقای مطهری اعتراض کرده گفت: استفاده از این‌گونه آقایان بایستی بر اساس یک مبنا و اساسی درآید که ایجاد ناراحتی نشود و به هر حال بایستی با تفاهم مراجع محترم اقدام نمود. (20) حرمت حسینییه و ارائه فکر و اندیشه‌ی درست برای شخص آقای مطهری اهمیت داشت. لذا در یکی از جلساتی که به منظور ایجاد راه حل برای مقابله با انتقادات تشکیل شده بود، آقای مطهری گفت: «منظور این است که در خارج این‌طور تلقی نگردد» اینجا دستگاهی است که برای معارضه با مراجع به وجود آمده است. به همین سبب بود که من کتاب حجاب را به نام خود در خارج از حسینییه منتشر کردم که اگر انتقادی به عمل آمد، به شخص من برگردد نه یک مؤسسه مورد تهاجم قرار گیرد.» (21)

استاد توافقی کلی چند سطری جلسه‌ی مهر 49 را نپذیرفت؛ با این‌حال به سخنرانی در حسینییه ادامه داد تا آن‌که برای آخرین تلاش، بار دیگر در نیمه‌ی اسفند 49 با اعضای حسینییه و علمایی که با آن همکاری داشتند جلسه‌ای ترتیب داده «ضوابطی» را برای سخنرانان تعیین کرد که حدود و ثغور کار بسیار روشن بیان شده و شرایط لازم برای انواع کسانی که در حسینییه سخنرانی می‌کنند، عنوان شده بود. (22) کاملاً روشن بود که استاد درباره‌ی حائز بودن شرایطی مانند «عدم اشتها به انحراف فکری و عقیدتی، تقوی و پایبندی به انجام فرایض مسلم، عدم تجاهر به...» ناظر به دکتر شریعتی است؛ بنابراین میناچی پافشاری کرد که باید شریعتی را از این مجموعه ضابطه خارج دانست تا کارها به پیش برود؛ یعنی به هر حال او سخنرانی خواهد کرد ولو این‌که این اشکالات را داشته باشد؛ چرا که به نظر میناچی دکتر این ویژگی‌ها را نداشت و حذف دکتر به معنای آن بود که این جمع این ویژگی‌ها را برای دکتر پذیرفته است.

در اسفند 49 آخرین توافقی آن بود که حسینییه در دو بخش تبلیغی و تحقیقاتی به کارش ادامه دهد. در بخش نخست مسؤولیت کار با استاد مطهری باشد و در بخش دوم برای ترتیب کار کلاس‌های درس در زمینه‌ی تاریخ ادیان و اسلام‌شناسی، دکتر مسؤولیت داشته باشد. نخستین برنامه‌ی تبلیغی در 17 و 18 اسفند که تاسوعا و عاشورا بود برنامه‌ریزی شده بود که آقای مطهری، هاشمی‌نژاد، هاشمی رفسنجانی و خزعلی سخنرانی کنند. در ابتدای جلسه به اشتباه! و بر خلاف برنامه‌ریزی، یک اعلامیه‌ی بلندبالا درباره‌ی برنامه‌ی کلاس‌ها خوانده شد که همین سبب برآشفتن استاد مطهری شد. ایشان و مرحوم بهشتی که نشستند بودند، از جای برخاسته و رفتند. این پایان همکاری استاد مطهری با حسینییه بود. (23) چیزی که میناچی را سخت خشنود کرد و توانست به این وسیله رهبری کامل حسینییه را در انحصار خود قرار دهد.

بدین ترتیب بود که آقای مطهری در سال 50 نامه‌های خود را در انتقاد از وضعیت حسینییه با صراحت بیشتری می‌نویسد. این بار، صرفاً بحث از مدیریت و انتقاد از آن نیست؛ بلکه به صراحت انتقاد از محتوای مباحثی است که شریعتی در آنجا مطرح می‌کند. (24) ایشان در یکی از این نامه‌ها می‌نویسد: این بنده از بیست سال پیش که استقلال فکری پیدا کرده‌ام نسبت به روحانیت یک طرفدار جدی منتقد بوده و هستم. طرفدار و مدافع جدی این اساسم. یگانه افتخار خودم را انسلاک در این سلک می‌دانم. شریف‌ترین افراد را در این طبقه پیدا کرده‌ام، روحانیت را وارث نسبی فرهنگ هزار و چهار صد ساله‌ی اسلامی می‌دانم و خودم خوشه‌چین از این خرمن هستم. معتقد بوده و هستم که این مکتب باید بماند و هیچ چیز دیگر هم جای آن را نمی‌گیرد. من با هر گونه جبهه‌بندی در برابر اساس روحانی مخالفم و تز اسلام منهای روحانیت را استعمار می‌دانم. (25)

وی سپس با انتقاد از این‌که چرا افرادی ناشایست در این لباس وارد شده‌اند، تأکید دارد که در روابط حسینییه و

روحانیون لازم است تا از روحانیون واقعی استفاده شود. بکار بردن این تعبیر، چیزی جز اشاره به مطالبی که دکتر شریعتی درباره‌ی روحانیت ابراز می‌کرد، (26) و جریان مدیریت حسینی نیز به آن سمت و سو حرکت می‌کرد، نداشت.

به هر روی، استاد مطهری طی یک دوره نگرانی از مدیران حسینی ارشاد و فشارهایی که روحانیون به خاطر سخنرانی‌های تند دکتر بر وی وارد می‌کردند، (27) حسینی را ترک کرد. (28) با این حال، کمابیش روابط خود را با دکتر شریعتی حفظ کرده، در عین انتقاد از وی در محافل خصوصی و یا آنچه که در یادداشت‌های خود در این باره می‌نوشت، (29) ارتباطش را به‌طور کامل با او قطع نکرد. (30) عمده‌ی انتقاد وی به جز موارد فکری، نقشی بود که شریعتی در بدنام کردن روحانیت میان نسل جدید داشت. (31) با این همه، شهید مطهری می‌کوشید تا راهی میانه را انتخاب کند. این در حالی بود که برخی از مریدان تند شریعتی، سخت به نکوهش وی پرداختند. درست در همان زمان فرقانی‌ها نیز اطلاعیه‌ای دادند و به تهدید کسانی که به نوعی با شریعتی مخالفت کنند، پرداختند. (32) این زمان، یعنی سال 56 فضای انقلابی تهران، به شدت جانبدار دکتر شریعتی و ضد آقای مطهری بود. این افراد آگاه بودند که مطهری به یک منتقد جدی از دکتر تبدیل شده و حاضر نیست روش فکری وی را تأکید کند؛ به ویژه که دکتر هر روز مطلب تازه‌ای را مطرح می‌کرد؛ مطالبی که میان جمع مخاطبان، تنها افرادی مانند مطهری آبخشور واقعی آن را درمی‌یافتند. (33) نامه‌ی مشترک مطهری و بازرگان که به خاطر پس کشیدن بازرگان در اثر فشار عاشقان دکتر بر روی مسؤلیت آن بر عهده‌ی آقای مطهری مانده بود، بر این دشمنی‌ها افزوده بود. (34) مطهری، یک اسلام‌شناس اصیل و در عین حال مبتکر بود و همین امر سبب می‌شد تا میان همه‌ی کسانی که ادعای انتقاد از شریعتی را داشتند، وی به‌طور واقع‌بینانه - و البته در مواردی با لحن تند - اعتراضات خود را مطرح کند. (35) وی بیشتر این مطالب را به‌طور خصوصی و در حاشیه‌ی کتاب‌های دکتر شریعتی نگاشت که بعدها قسمتی از آنها انتشار یافت. همچنین استاد مطهری طی نامه‌ای در سال 56 به امام خمینی که آن زمان در نجف بود، دیدگاه‌های خود را درباره‌ی شریعتی و تأثیر منفی اندیشه‌های وی میان متدینین مطرح کرد. (36)

سیاست کلی دکتر شریعتی، بر پایه‌ی نوعی آگاهی بخشی به توده‌ها قرار داشت. این حرکتی بود که امام نیز دنبال می‌کرد و به همان دلیل، به مبارزه‌ی مسلحانه در برابر رژیم اعتقادی نداشت. در این زمینه، حسینی مورد انتقاد مجاهدین خلق که استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه را در برابر رژیم انتخاب کرده بودند، قرار گرفت. این گروه که علاوه بر این نکته، لحاظ فکری نیز توافقی با اندیشه‌های شریعتی نداشتند، با حسینی ارشاد مخالف بوده و حتی رفتن به حسینی را تحریم کردند. (37) نگاه آنان به حسینی نگاه سویاپ اطمینان رژیم بود. (38) این تحلیلی بود که به حق یا ناحق برخی از سران ساواک نیز داشتند و به همین دلیل، برخی از عناصر رژیم، وجود شریعتی و حسینی را برای این جهت، تأیید و حتی حمایت می‌کردند. البته در ساواک، دیدگاه مخالف این نظر نیز وجود داشت که در اسناد بر جای مانده در پرونده‌ی شریعتی در ساواک منعکس شده است.

در نهایت، رژیم بر اثر فشارهایی که از ناحیه‌ی برخی از روحانیون بر وی وارد می‌آمد و حسینی را محل طرح اندیشه‌های سنی‌گری و غیر ذلک طرح می‌کردند، و نه به دلایل سیاسی، در آبان 51 آن را تعطیل کرد. البته همان‌گونه که گذشت، برخی از سران ساواک نیز حسینی را به لحاظ سیاسی مضر تشخیص می‌دادند؛ به ویژه زمانی که آثار شریعتی در خانه‌ی بسیاری از مخالفان رژیم پیدا شد، این فکر برای عناصر ساواک تقویت شد این درست پس از آن بود که طی یک دوره، عناصر بالای رژیم وجود حسینی را به دلایل مختلف ضروری می‌دیدند و دشمن واقعی خود را تنها مجاهدین و روحانیون ناراضی و مخالف وابسته به نهضت قم مانند ربانی شیرازی و منتظری و امثال آنان می‌دانستند.

امام و شریعتی

سیاست کلی امام درباره‌ی اختلافات طرح شده در ارتباط با شریعتی، بر پایه‌ی کنار گذاشتن مسائل فرعی از

مسائل یا مسأله‌ی اصلی که مبارزه با رژیم بود، قرار داشت. به همین دلیل، امام موضع‌گیری در برابر شریعتی را روا نمی‌شمرد، اما همزمان، انتقاداتی از وی و روشنفکران مذهبی همانند وی داشت که آنها را به شکل‌های مختلف و بدون آن‌که به صورت صریح موضع‌گیری کند، مطرح کرد. بنا به اهمیت برخورد امام با مسأله‌ی شریعتی که در سال 56 و 57 دشوارترین مسأله‌ای بود که می‌توانست میان انقلابیون دشمنی ایجاد کند و امام با سیاست مناسب توانست این مشکل را حل کند، مروری بر مواضع امام در این زمینه خواهیم داشت.

درباره‌ی مواضع امام نسبت به جریان شریعتی مسائل فراوانی طرح شده است. ابتدا لازم است اشاره کنیم که در اطراف امام در نجف، کسانی مانند آقای دعایی بودند که سخت به شریعتی اعتقاد داشتند و از نوارها و مطالب دکتر در رادیوی روحانیت مبارز که از عراق پخش می‌شد استفاده می‌کردند. (39) همچنان که کسانی هم بودند که از اساس اعتقادی به دکتر نداشتند. با این حال، موضع امام به گونه‌ای بود که هر دو طایفه را نگاه داشت. مبنای سیاست امام در این باره آن بود که به هر حال کوشید تا درباره‌ی اختلاف شریعتی و مخالفانش، به گونه‌ای جانب احتیاط را بگیرد؛ زیرا آن را مسأله‌ای فرعی می‌دید و در کنار مبارزه با شاه اهمیت چندانی برای آن قائل نبود. با این حال حاضر نبود انتقادهایی را که از دکتر شریعتی شده و به نظرشان بی‌مورد می‌آمد، بپذیرد؛ به عوض، خود اشکالاتی را به صورتی کاملاً آرام مطرح می‌کردند. به روایت جلال‌الدین فارسی - که البته نوعی حس مثبت نسبت به دکتر داشت - امام اشکالاتی را که آقای مرتضی عسکری نسبت به آثار دکتر کرده و طی نامه‌ای (در سال 1352) برای ایشان فرستاده بود، نپذیرفته و فرموده بود که اشکالات وارد نبوده؛ و در عین حال قصد تأیید کلی کسی را ندارند. (40) در مقابل، امام برخی از ایراداتی را که امثال آقای مطهری یا دیگر روحانیون درباره‌ی شریعتی مطرح کرده بودند، به نوعی در سخنرانی‌های خود در سال 56 و 57 منعکس کردند. در این موارد، اشارات امام گاه به قدری روشن است که جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که مقصود امام شریعتی بوده است. در اینجا بر برخی از گزارش‌هایی که به نوعی مواضع امام را نسبت به دکتر نشان می‌دهد، مرور می‌کنیم.

در جریان درگذشت شریعتی، بر اساس گزارش آقای اسماعیل فردوسی‌پور که خود در نجف بوده و واسطه‌ی میان امام و ابراهیم یزدی برای درخواست صدور نامه‌ی تسلیت به پدر شریعتی و برگزاری مراسم ختم بوده از امام بوده، امام به هیچ‌کدام از این دو مورد پاسخ مثبت نداده است. (41) در واقع این خود بالاترین مخالفت امام با شریعتی در روزگاری بوده است که او محبوبیت بالای داشته و طبعاً امام بیش از این مخالفت را به دلایل سیاسی روا نمی‌شمرد. پس از اصرارهای فراوان و در برابر انبوه نامه‌های تسلیت که به خاطر درگذشت شریعتی به امام رسید، امام تنها یک متن کلی و مبهمی را خطاب به آقای یزدی در پاسخ تلگراف‌های تسلیت که به ایشان رسیده بود، نوشتند. (42) آقای فردوسی‌پور پس از آن مطالب، فهرستی از انتقادهای امام را در یک مجلس نسبت به شریعتی مطرح کرده و آورده است. یکی توهین به علما و بزرگانی مانند علامه‌ی مجلسی، مقدس اردبیلی و خواجه نصیرالدین طوسی. دوم تز اسلام منهای روحانیت که امام در این باره توضیح زیادی در آن مجلس برای روحانیون جوان اطراف خود در نجف دادند. سوم اشتباه در باب ولایت و امامت و مطلب چهارمی که آقای فردوسی‌پور فراموش کرده است. به گزارش وی، امام در توجیه این‌که چرا متن یک تسلیت‌نامه‌ی کلی که آن را آقایان طلاب جوان اطراف ایشان فراهم کرده بودند، نپذیرفته، از قول امام چنین آورده است: آنچه در این تسلیت‌نامه نوشته‌اید مطلق است؛ همه‌ی نوشته‌های او را تأیید کرده‌اید و این دروغ است. اگر پراگماتیک بود و برخی را استثناء کنید آبروی وی را برده‌اید. بنابراین چه داعی دارید این کار را بکنید؟ آقای فردوسی‌پور می‌افزاید که امام برگزاری مراسم ختم را هم مانع شد و فرمود که این به اسم من تمام می‌شود و گفتند: لازم نیست این کار را هم بکنید. در نهایت یک تسلیت‌نامه‌ی کلی که اشاره به مطلب خاصی جز درگذشت دکتر نداشت، برای دکتر یزدی فرستاده شده. (43)

در واقع صریح‌ترین موضع امام نسبت به شریعتی، درباره‌ی مطالبی بود که وی نسبت به مجلسی و اصولاً روحانیت مطرح کرده بود. یک‌بار امام به آقای خسرو منصوریان فرموده بود: سلام مرا به شریعتی برسان و بگو خداوند به شما توفیق بدهد؛ اما گله‌ای که از شما دارم این است که گفته‌اید آخوندها یکدست برای گرفتن و یک دست برای بوسیدن دراز کرده‌اند؛ این‌طور نیست. (44) امام در موارد دیگری هم در سخنرانی‌های خود نسبت به

آنچه که شریعتی درباره‌ی روابط علما و صفویه گفته بود، انتقاد کردند. (45) آقای الهی خراسانی به بنده فرمودند که در سال 56 از امام درباره‌ی شریعتی سؤال کردم. ایشان به من گفتند: من به آقای مطهری که همین‌جا بود گفتم؛ به شریعتی بگو: این حرف‌ها چیست که می‌زنند. به مقدسات مردم، به مفاتیح، به مرحوم مجلسی توهین می‌کنید. کسروی هم قبلاً همین حرف‌ها را می‌زد. امام در چندین سخنرانی، بدون آن‌که نامی از شریعتی به میان آورد، تز اسلام منهای آخوند را به شدت رد کرد. (46) امام در دو سخنرانی مهم خود در تاریخ 6 مهر 56 و 10 آبان همان سال، به تفصیل به انتقاد از افکار روشنفکران مذهبی پرداخت. این در حالی بود که امام می‌کوشید تا به گونه‌ای با آنان برخورد کند که اسباب دور شدن بیشتر آنان را از اسلام فراهم نسازد. عمده‌ی انتقاد امام در این سخنرانی‌ها از نوشته‌های روشنفکران مذهبی، نگاه آنان به اسلام از بعد مادی بود. امام ضمن رد دیدگاه صوفیانه و صوفیانی که نسبت به اسلام تنها به ابعاد معنوی توجه داشتند، درباره‌ی روشنفکران مذهبی فرمودند: «حالا هم یک جمعی پیدا شده‌اند که اینها نویسنده‌اند و خوب هم چیز می‌نویسند، لکن آیات قرآن را عکس آن چیزی که فلاسفه و عرفا آن وقت مطرح کرده بودند و هم‌همی مادیات را برمی‌گرداندند به معنویات، اینها تمام معنویات را به مادیات برمی‌گردانند، عکس آنها.» امام معتقد است هر دو گروه اسلام فقهاتی را کنار گذاشته‌اند و در میان روشنفکران مذهبی با بی‌اعتنایی به فقه عملاً این کار را کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «جنبه‌ی مادیت، حالا که در دنیا غلبه پیدا کرده است به این سختی و دنیا با زرق و برق زیاده شده است ... حالا هم یک دسته‌ای پیدا شده‌اند که اصل تمام احکام اسلام را می‌گویند برای این است که یک عدالت اجتماعی پیدا بشود، طبقات از بین برود، اصلاً اسلام دیگر چیزی ندارد؛ توحیدش هم عبارت از توحید در این است که ملت‌ها در زندگی توحید داشته‌اند. عدالتش هم عبارت از این است که ملت‌ها همه به‌طور عدالت و به‌طور تساوی با هم زندگی بکنند. یعنی زندگی حیوانی علی‌السواء...».

امام به برخی از انحرافات و کجروی‌هایی که در دوران طلبگی میان برخی از طلاب جوان پدید آمده اشاره کرده و به ویژه نسبت به انکار قیامت توسط آنان می‌پردازد که در ظاهر آن را انکار نمی‌کردند، اما می‌گفتند قیامت همین‌جاست. پس از آن باز به نوشته‌هایی که اخیراً درباره‌ی اسلام انتشار یافته پرداخته، می‌فرمایند: «این طایفه‌ای که حالا پیدا شده‌اند و متدین‌اند و انسان به آنها علاقه دارد، لکن اشتباه کارند، مشتبه‌اند؛ انسان وقتی نگاه می‌کند همه‌ی کتاب‌هایشان را و همه نوشته‌هایشان را، چیزهایی که در مجلات و در غیر مجلات نوشته‌اند، و اینها، می‌بیند که اصلاً مطلبی نیست؛ اسلام آمده است که آدم بسازد، یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد دیگر، همین را بسازد، یعنی حیوان بسازد! اسلام آمده است که انسان بسازد اما انسان بی‌طبقه. یعنی همین ... اینها کأنه آیات و ضرورتی که در همه‌ی ادیان است آنها را ندیده می‌گیرند ... آن عارف، اسلام‌شناسی را به آن معانی عرفانی و آن معانی غیبیه می‌داند و این آدمی هم که حالا پیدا شده است و این اشخاصی هم که در مجلات و اینها چیز می‌نویسند، اینها هم اسلام‌شناسی را عبارت از این می‌دانند که حکومتش چه‌جوری باشد و تربیتش و چیز ظاهریش چه‌جوری باشد و بخش عدالت باشد و ... (47)

امام در سخنرانی دیگری هم که در دهم آبان سال 56 به مناسبت درگذشت حاج‌آقا مصطفی داشتند، باز همین انتقاد را نسبت به روشنفکران مذهبی مطرح کردند و علاوه بر آن، انگشت روی جهت دیگری گذاشتند که به برخورد این روشنفکران و در رأس آنها دکتر شریعتی با روحانیت بازمی‌گشت. بی‌تردید این نتیجه‌ی نامه‌های فراوانی بود که از سوی روحانیون ایران به امام نوشته می‌شد و در این میان، نامه‌ی استاد مطهری نقش اساسی داشت؛ (48) گرچه امام نه همه‌ی دیدگاه‌های ایشان را مطرح کرد و نه با آن تندى به قضیه نگریست. امام در این سخنرانی با لحنی کاملاً آرام به بیان گلایه‌ی خود از روشنفکران مذهبی پرداخت: «من از آنها گلایه دارم، برای این‌که می‌بینم که در نوشته‌هایشان، بعضی نوشته‌هایشان اینها راجع به فقه، راجع به فقه، قدری حرف‌هایی زده‌اند که مناسب نبوده است بگویند. اینها غرض ندارند. من می‌دانم که غالباً اینها که برای اسلام می‌خواهند خدمت کنند، نه این است که مغرض باشند و از روی سوءنیت اینها حرفی بزنند. اینها اطلاعاتشان کم است.» امام پس از بیان شرحی درباره‌ی اهمیت و غنای فقه شیعه و نقش فقه به خصوص به مواردی و اشخاصی از علما اشاره می‌کنند که شریعتی روی آنها انگشت گذاشته و به انتقاد از آنان پرداخته است: «نباید کسی تا به گوش خود که مثلاً مجلسی - رضوان‌الله‌علیه - محقق ثانی - رضوان‌الله‌علیه - شیخ بهایی -

رضوان‌الله‌علیه - با اینها - یعنی حکومت - روابطی داشتند و می‌رفتند سراغ این‌ها، همراهی‌شان می‌کردند، خیال کنند که این‌ها مانده بودند برای جاه و عرض می‌کنم عزت، و احتیاج داشتند به این‌که شاه سلطان حسین یا شاه عباس عنایتی به آنها بکنند. این حرف‌ها نبوده در کار ... (49)

درباره برخورد امام با مسأله‌ی شریعتی گزارش‌های دیگری هم در دست است:

یک خبر حکایت از آن دارد که امام به سید جعفر عباس‌زادگان درباره‌ی شریعتی فرموده بود: شریعتی فرد متفکر است، اما اشتباهاتی دارد ما به آیت‌الله مطهری گفته‌ایم که اشتباهات ایشان را تذکر بدهند. (50) مورد دیگر پاسخ امام به پرسشی راجع به شریعتی است که حامد الگار آن را نقل کرده است. وی پس از اشاره به انتقاد مطهری از شریعتی در می‌گوید: انتقاد مطهری از دکتر شریعتی به خاطر محکوم ساختن ملا محمدباقر مجلسی، حتی از مرز ایران گذشت و زمانی که آیت‌الله خمینی در نجف حضور داشتند، ایشان نیز از برخورد و تضاد بین آن دو آگاه شدند. یکی از دوستان من در زمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خدمت ایشان رفته و نظر امام را در مورد نقش دکتر شریعتی در انقلاب جویا شدند و امام همان‌گونه که شیوه‌ی خردمندانه‌ی ایشان است، ابتدا از دوست من پرسیدند: به عقیده‌ی خود شما بزرگ‌ترین عامل انقلاب و پیروزی انقلاب چیست یا کیست؟ و بی‌آنکه منتظر پاسخ شوند، اظهار داشتند: مشیت الهی. این خداوندگار بود که این راه یا آن راه را در پیش پای ما گذاشت و شرایط را بری پیروزی انقلاب فراهم آورد. این دوست من که خود از جمله کسانی است که با مطالعه‌ی آثار شریعتی به اسلام روی آورده است از امام سؤال کرد: آیا فکر نمی‌کنید که دکتر شریعتی در این انقلاب سهم عظیمی داشته باشد؟ آیت‌الله خمینی در کمال صراحت و سادگی جواب دادند که آثار دکتر شریعتی و تعالیم وی مباحثات و جدلهای بسیاری را میان علما برانگیخت و در عین حال تأثیر عظیمی بر جوانان روشنفکر ایرانی گذارده، آنان را به سوی اسلام فرا خواند. امام همچنین اظهار داشتند که پیروان دکتر شریعتی می‌بایست مطالعات خود را فراتر از آنچه که دکتر شریعتی اظهار داشته برده و در تراسیون تشیع مطالعه‌ی بیشتری به عمل آورند. در عین حال علمای تشیع سنتی می‌بایست این حقیقت را دریابند که هیچ‌یک از علما کلام آخر را نگفته و حرف‌های دیگر برای گفتن هست. بنابراین ضرورت ارزیابی دقیق در مسایلی که دکتر شریعتی مطرح می‌سازد وجود دارد. (51)

امام چندین بار قصه‌ی دکتر شریعتی را با مسأله‌ی قتل شمس‌آبادی و شهید جاوید مقایسه کرده، طرح آن‌ها را نادرست و اسباب اختلاف عنوان کردند. (52) از جمله در موردی فرمودند: مسأله‌ی دکتر شریعتی را پیش می‌آورند. از آن طرف دامن بزن به این‌که این مثلاً چطور است. اهل منبر هم بی‌توجه به مطلب که عمق قضیه چیست، منبر می‌رفتند و حرف می‌زدند؛ آن طرف هم جوان‌های داغ بی‌توجه به واقعیت مطلب از این‌ور می‌افتادند. این دو گروه را در مقابل هم قرار می‌دادند برای این‌که ذهنشان را از خودشان منصرف کنند. (53) و در جای دیگر پس از اشاره به مسأله‌ی شمس‌آبادی فرمودند: بعد این هم یک خرده‌ای کم شد، شریعتی را پیش کشیدند؛ هی دامن بزن! از این‌ور تکفیر از آن‌ور تمجید. هر دو طایفه غافل از این‌که کی داره کلاه سرشان می‌گذارد. (54) گروهی از کارگران در 20 تیر 58 خدمت امام می‌رسند و از ایشان می‌خواهند موضعگیری روشن و مناسب درباره‌ی شخصیت اسلامی مرحوم شریعتی داشته باشد. امام می‌گوید: من جواب از این نمی‌دهم. همین مسأله، مسأله‌ی ایجاد اختلاف است؛ یعنی مسأله اسباب این می‌شود که شما یک دسته بشوید، آن‌ها یک دسته بشوند، مشغول یک، و شما مشغول یک کار دیگر بشوید و آنها مشغول اصلاً قضیه بشوند. اصل قضیه را ببینید. این مسأله که آقای دکتر چطورند یا چطوری است این یک وقت دیگری باشد. (55) در مرداد سال 56 هم آقای عزیزبان ضمن نامه‌ای به امام از ایشان خواسته بود تا درباره‌ی کتاب‌های شریعتی اظهار نظر کند، امام در پاسخ نوشتند: من صلاح نمی‌دانم در چیزهایی که موجب اختلاف می‌شود، دخالت کنم. (56)

این را هم بیفزاییم که آقای میناچی به نقل از آقای محمدرضا حکیمی نقل کردند که حجه‌الاسلام فاکر برای گرفتن یک ردیه یا تکفیریه! کتاب‌های شریعتی را نزد امام خمینی می‌برد و امام در یک جمله کوتاه فقط می‌فرماید که البته دکتر شریعتی مطالب خوبی هم در آثار به‌جا مانده‌اش دارد. شما بگویید مردم همان مطالب خوبش را

بخوانند.» (57) نویسنده‌ی این سطور فردای ملاقات با آقای میناچی این نوشته‌ی ایشان را به آقای فاکر نشان دادم و ایشان از اساس رفتن نزد امام و بردن آثار شریعتی را تکذیب کردند. (در همان دفتر کتابخانه‌ی تاریخ، تلفنی ارتباط ایشان را با آقای میناچی فراهم کردم که ایشان تکذیب خود را به وی هم منتقل کرد.»

#### شریعتی و مارکسیسم

در فاصله‌ی سال‌های 49 - 51 حسینی‌ی ارشاد به پایگاه بسیار مناسبی برای طرح دیدگاه‌های دکتر شریعتی تبدیل شد و او با حمایت مدیریت حسینی، تقریباً به صورت تک سخنران آن مرکز درآمد، زمینه را برای طرح دیدگاه‌های شریعتی که بسیار جوان‌پسند و مقبول عامه‌ی نسل تحصیل‌کرده بود، فراهم کرد. شریعتی ویژگی‌های منحصر به فردی داشت. وی همزمان که به عنوان یک روشنفکر دینی، یک مبلغ مذهبی و حتی راهنمای حاجیان در شناخت تاریخ مکه و مدینه شناخته می‌شد، توانسته بود از جاذبه‌های فکری موجود در برخی از ایدئولوژی‌های جدید استفاده کند. برای مثال، ایجاد تلفیق میان ابوزر و مکتب سوسیالیسم با دست کم تطبیق رفتار سوسیالیستی بر دیدگاه‌های اقتصادی ابوزر به عنوان اقتصاد اسلامی، یکی از بسترهایی بود که در آن روزگار جاذبه‌ی فراوان داشت. وی در بسیاری از مسائل، از قالب‌های اندیشه‌های مارکسیستی که مشتاقان فراوان داشت بهره می‌برد و در عین حال، از زاویه‌ی دید یک فرد مذهبی، با ماتریالیسم سخت مقابله می‌کرد. این حرکت وی، پلی میان روشنفکران و متدینین ایجاد کرده، نسل جدید را که همزمان می‌خواست در کنار گرایش مذهبی و سنتی خود به اندیشه‌های جدید نیز مجهز باشد و خود را ارضاء کند، به سمت وی متمایل می‌کرد.

به رغم آن‌که شریعتی مذهبی می‌نمود، اما به دلیل همین گرایش او در استفاده از قالب‌های مارکسیستی، برخی از دیدگاه‌های طبقاتی مارکس را در قالب تز مذهب علیه مذهب یا تحلیل زیارت وارث و داستان هابیل و قابیل در کتابچه‌ی حسین وارث آدم پذیرفته بود. به عبارتی «شریعتی با مارکسیسم رابطه‌ی عشق - نفرت داشت؛ او از سویی می‌پذیرفت که بدون شناخت از مارکسیسم نمی‌توان جامعه و تاریخ جدید را درک کرد» (58) اما از سوی دیگر، به ویژه از آن روی که مارکسیسم بعد معنوی انسان را پامال می‌کند، از آن انتقاد می‌کرد. (59)

در واقع دیدگاه‌های دکتر در زمینه فلسفه تاریخ، به ویژه آنچه درباره‌ی زیارت وارث و تحلیل زندگی هابیل و قابیل دارد (60) دقیقاً دیدگاهی مارکسیستی است و از این زاویه مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. (61) همین‌طور نگرش او تحت عنوان تز «مذهب علیه مذهب» توسط استاد مطهری نگرشی مارکسیستی عنوان شده است. (62)

با این همه باید به صراحت اعلام کرد یکی از خدمات شریعتی، نقادی‌های مفصلی است که بر مارکسیسم داشت. این نقدها پسند نسل جدیدی بود که در عین علاقه به مباحث فکری جدید و اشتیاق برای ایجاد نوعی تحول، بر آن نبود تا از سنت‌های خود جدا شده و مارکسیست شود. از سوی دیگر این سیاست وی، سبب می‌شد تا رژیم نیز که خطر کمونیسم را جدی می‌دید، چندان مزاحم وی و حسینی ارشاد نشود. دکتر در نامه‌ی معروف خود به ساواک، افزون بر آن که خدمات خانوادگی پدر و خودش را بر ضد توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها بیان می‌کند، با اشاره به درس‌های اسلام‌شناسی حسینی می‌نویسد: از درس 25 به خاطر آن‌که احساس کردم نسل جوان نسبت به تبلیغات مارکسیستی حساسیت دارد و آسیب‌پذیر است، با سازمان امنیت مرکز تماس گرفتم و گفتم که مصلحت است که اکنون به عنوان ادامه درس در فلسفه‌ی تاریخ، مارکسیسم را و مارکس را حلاجی علمی کنم و بطلان این مکتب را با زبان علمی دانشگاهی اثبات کنم؛ و آقایان تأیید کردند و با استقبال روبرو شد. (63) همچنین چاپ مقالات نقد مارکسیسم در کیهان یکی از عواملی بود که سبب شد تا دکتر از زندان آزاد شود. (64) در این وقت که مبارزان از این کار او ناخشنود بودند، شریعتی به ظاهر از آن کار ابراز انزجار کرد، اما ساواک مدعی بود که دستنوشته‌های او که خود شریعتی به آنان تحویل داده، نزدشان موجود است. به

علاوه، بعدها طرفداران دکتر آن نوشته را در مجموعه آثار او چاپ کردند. به هر روی، مبارزات شریعتی بر ضد مارکسیسم کمک شایانی به شکست آن جریان در دانشگاه کرد. در واقع، با طرح اندیشه‌ی جدید شریعتی در باب اسلام که عناصر مهم مارکسیسم را در آن جای داده و اسلام انقلابی شبه مارکسیستی مقبولی را برای نسل جدید، پدید آورده بود، دیگری جایی برای نفوذ مارکسیسم باقی نمی‌گذاشت.

چند نکته‌ی دیگر در اندیشه‌های دکتر

یکی از انتقادات اساسی طرح شده نسبت به اندیشه‌ها دینی دکتر، نگاه ابزاری وی به دین، برای ایجاد تحول و تحرک اجتماعی و بالا بردن کارکرد دین است. (65) از نظر دکتر، دین و مذهبی ارزش دارد که به نوعی در ستیز دائمی با ستمگران و مستکبران است نه دین مدرسی و کلاسیک و تحقیقاتی و سنتی. (66) به همین دلیل دکتر با دانش‌های دینی که به صورت انباشته در اختیار عالمان و فیلسوفان است، میانه‌ای ندارد و صرفاً به رفتارهای ابوذری در دین می‌اندیشد.

به طوری کلی‌تر می‌توان گفت بر خلاف مثنی مهندس بازرگان که اسلام‌گرایی او در قالب علم‌گرایی تجربی بود، و بر خلاف مجاهدین که اسلام‌شناسی آنان، در قالب‌های اساسی مارکسیسم بود، دکتر بر اساس نوعی نگرش اجتماعی برگرفته از جامعه‌شناسی، به دین نظر می‌کرد و از آنجا که جامعه‌شناسی او ملغمه‌ای از افکار جامعه‌شناسان غربی با گرایش‌های متفاوت فکری - چپ و راست - و بیشتر چپ بود، (67) ناخودآگاه و به هدف بالا بردن کارکرد دین، نگاه اجتماعی - سیاسی به دین داشت. در این زمینه، کارکرد سیاسی از جنبه‌های دیگر، با اهمیت‌تر بود و نگاه دین تنها می‌بایست سیاسی می‌گردید. (68) در این نگاه، دین همانند ایدئولوژی‌های غربی ملاحظه شده و صرفاً تأثیر دنیوی آن مورد توجه قرار می‌گیرد. این انتقادی بود که امام‌خمینی هم نسبت به روشنفکران دینی به طور عموم و نسبت به دکتر شریعتی به طور خاص داشت. نمونه‌هایی را پیش از این نقل کردیم، مطالب دیگری هم در این زمینه وجود دارد. (69)

همین نگاه ابزاری آن هم به بهانه‌ی نگرش جامعه‌شناسانه نسبت به دین است که سبب شده است تا اسلام‌شناسی شریعتی از مجرای اصلی خود خارج شده و به نوعی مباحث اجتماعی تبدیل شود؛ امری که سبب شده است تا استاد مطرح این قبیل مباحث را نه اسلام‌شناسی بلکه اسلام‌سرایبی بنامد. (70) این مباحث به خصوص مربوط به تأویل مفاهیمی مانند توحید و توحیه اجتماعی آنهاست که بعدها به سایر گروه‌های شبه مذهبی این دوره سرایت کرد و بر اساس آن، تعبیری مانند جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحید ساخته شد. (71) در این زمینه، حبیب‌الله آشوری کتاب توحید را نوشت. همچنین اکبر گودرزی رئیس گروه فرقان کتاب توحید و ابعاد گوناگون آن را تألیف کرد. مقایسه‌ی این مطالب با آنچه استاد مطهری در مقدمه‌ای بر جهان‌بینی توحیدی آورده، کاملاً اختلاف افق نگاه میان این دو جریان فکری را نشان می‌دهد. اما درباره‌ی پیدایش اصطلاح جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحید باید گفت، در سال 1350 ش سازمان مجاهدین خلق با برداشت‌های غیر سنتی خود از مفهوم توحید آن را طرح کرد. کودتاگران در سازمان مجاهدین خلق در بیانیه‌ی تغییر مواضع ایدئولوژیک نوشتند: در سال 50 برای نشان دادن هدف‌های درازمدت سیاسی - اجتماعی خود، شعاری تحت عنوان «جامعه‌ی توحیدی و بی‌طبقه» مطرح ساختیم که دقیقاً تمام آن تناقضات فوق را در خود منعکس می‌ساخت. این شعار که بعدها مورد استقبال وسیع روشنفکران چپ مذهبی و گروه‌های مبارز خودجوش واقع گردید، به خوبی مبین دوگانگی بارز در اعتقادات ایدئولوژیک ما و نشان‌دهنده‌ی عدم درک ماهیت تناقض اجزاء این ایدئولوژی از طرف ما بود. (72)

در بخش شیعه‌شناسی، دکتر نگاه خاصی به تشیع از زوایه‌ی دید انقلاب دارد که بر اساس همین نگرش تاریخی، به نقد رفتاری علمای شیعه پرداخته و از این جهت مورد انتقاد جدید قرار گرفته است. (73) ارتباط دادن تشیع به روحیه‌ی ایرانی‌گری از تزه‌های نادرست تاریخی دکتر در زمینه‌ی تاریخ تشیع است؛ آن‌هم با این انحراف آشکار در

ایجاد پیوند بین امام‌حسین (74) و ایران و تشیع که: اولین تجلی این واکنش، مبارزه‌ی امام‌حسین با کفار و گرایش روحی ایرانی اوست که به طرف ایران حرکت می‌کند. (75) و بعد هم ستایش از ایرانی‌گری و حتی قیام بابک ضد اسلام تحت این عنوان که: قیام بابک درست‌ترین و انسانی‌ترین قیام علیه خلافت است و برای همین است که بزرگ‌ترین مقاومت‌ها را بابک علیه خلیفه داشته است. (76) تقدیس حرکت‌های شعوبی‌گری هم از سوی آقای مطهری مورد انتقاد قرار گرفته است.

در زمینه‌ی مباحث تاریخی، نظریه‌ی تشیع علوی - صفوی یکی از مشهورترین و در عین حال نقدپذیرترین نظریاتی است که دکتر طرح کرده است. مع‌الاسف در این‌جا فرصت پرداختن به این نظریه نیست. آنچه به اجمال می‌توان گفت این است که معیارهای دکتر برای تفکیک این دو تشیع، بیش از آن که متکی به شناخت منابع اصیل شیعه باشد، بر محور ایدئولوژی مبارزه، آن هم به لحاظ پیشینه‌ی تاریخ بر اساس نگرش تشیع زیدی و از نگاه روز، ایدئولوژی‌های انقلابی - مارکسیستی، سوسیالیستی و ملی معاصر است. اگر بخواهیم با نگاهی مثبت به قضیه بنگریم، باید بپذیریم که بخشی از تفاوت‌های میان دو تشیع مورد نظر دکتر، در قالب همان تفاوت دیدگاه اخباری - اصولی که دو جریان را در درون شیعه ترسیم می‌کند، وجود دارد و ابهامی هم در آن نیست. اما نظریه‌ی دکتر به گونه‌ای دیگر و در واقع صورت تحریف شده‌ی آن تفاوت پیشگفته است. دستمایه‌های تجربی دکتر در القای این نظریه، شکل ارائه‌ی مذهب در مشهد آن روز است. به علاوه بغض وی نسبت به روحانیت که آنان نیز به نبرد با او برخاسته بودند، بخشی از پیش زمینه‌های تفکر دکتر را در این زمینه تشکیل می‌دهد. به هر روی، جهت‌گیری شریعتی در این زمینه، صرفاً ایدئولوژیک و محکوم کردن دین و مذهب از نظرگاه سیاست در این مقطع است.

این نظریه که هر کسی انقلابی است، تشیع علوی دارد و سایرین همه محکوم به قبول عنوان تشیع صفوی‌اند، در ادبیات سایر گروه‌های انقلابی منحرف این دوره رسوخ یافت. فرقانی‌ها بیشترین بهره را از نظریه بردند و ترور آقای مطهری و دیگر روحانیون را تحت این عنوان که آنان مدافع تشیع صفوی هستند، توجیه کردند. آنان تمامی روحانیت موجود، منهای افراد انگشت‌شمار مانند طالقانی را، نماینده‌ی رسمی تشیع صفوی می‌دیدند. این نگاهی است که به راحتی از اندیشه‌های دکتر به دست می‌آید. (در ضمایم کاریکاتور فرقانی‌ها را خواهیم دید که بر مبنای وصف دکتر از مسأله‌ی «تقلید» به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی تشیع صفوی طراحی شده است).

بی‌تردید حرکت دکتر به سمت طرح نوعی اسلام‌شناسی منهای روحانیت و مرجعیت، حرکتی است که پیش از آن در نهضت آزادی و پس از آن در مجاهدین خلق تجربه شد. تأسیس نوعی اسلام‌شناسی نوین، تحت عنوان «برداشت»‌های ما؛ کاری بود که پس از آن گروه‌های زیادی به آن روی آوردند. فرقان و آرمان مستضعفین تحت تأثیر شریعتی و دیگر جریان‌های نوگرا که ساز مخالفت با روحانیت و مرجعیت را سر داده بودند، تنها با استمداد از آنچه که خود از قرآن و نهج‌البلاغه می‌فهمیدند، بنای اسلام‌شناسی نوینی را گذاشتند. حرکت شریعتی و در مجموعه حسینی‌های ارشاد در سال 50 - 51 تقویت جریان اسلام‌شناسی غیر رسمی بود. برخوردهای تند و در مواردی استهزاء‌آمیز دکتر شریعتی با روحانیت، (77) به ویژه در کتاب تشیع علوی و صفوی، کلید واژه‌ها و تجربه‌های جدیدی را برای مبارزه با روحانیت میان برخی از گروه‌های مذهبی نوین که پس از سال پنجاه تأسیس شدند، بر جای گذاشت. (78) بسیاری از این گروه‌ها، نه تنها حاضر به استفاده از روحانیت نبودند، بلکه آن را مانعی بر سر راه خود می‌دیدند.

به رغم همه‌ی آنچه گذشت، هیچ‌کس نمی‌تواند تأثیر شریعتی را در انقلاب اسلامی انکار کند. این افزون بر آن است که با طرح اسلام علوی، زینبی و ابوذری، از سوی شریعتی، نوعی فضای انقلابی در کشور پدید آمد که در آستانه تحولات سال 56 مورد استفاده قرار گرفت. در عین حال، باید جنبه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت تأثیر افکار و دیدگاه‌های دکتر را در نظر داشت. به نظر می‌رسد آثار نزدیک حرکت حسینی، در جریان انقلاب و پدید آمدن آن به مقدار زیادی مثبت بود؛ اما این آثار در جدا کردن بخشی از بدنه‌ی جامعه از روحانیت و موضع‌گیری در برابر تفسیر رسمی مرجعیت از دین، بعد منفی خود را نشان داد. به علاوه، برخی از دیدگاه‌های مهم دکتر، به ویژه

دیدگاه‌هایش درباره‌ی تشیع صفوی، ضربه‌ای سخت بر سنت‌هایی زد که می‌توانست نقش اساسی در حفظ بنیادهای فرهنگی - ملی ما داشته باشد. ایجاد نفاق و شقاق در جامعه، میان قشر جدید تحصیل‌کرده با روحانیت، از آثار منفی دیگر حرکت فکری دکتر بود. به عبارت دیگر، تجربه‌ی بدی که رژیم پهلوی برای پنجاه سال به آن دامن زده بود، این بار به ظاهر با انگیزه‌های اصلاح‌گرایانه دنبال شد و باز هم در ذهنیت جامعه، بر نقش منفی روحانیت تأکید شد. متقابلاً رفتار تند برخی از روحانیون در شعله‌ور ساختن آتش این اختلاف، سخت مؤثر افتاد (79) و در بخش‌هایی، چندان صورت ناخوشایندی به آن داد که این فاصله را بیشتر کرد، در حالی که به راحتی قابل کنترل بود. این تنها امام بود که با سیاست اصلی - فرعی کردن قضایا و تأکید بر مسائل اساسی، در فاصله‌ی سال‌های 57 - 60 دامنه‌ی این اختلافات را کاهش داد و همزمان با تأکید بر نقش مثبت روحانیت در تحولات یک صد ساله‌ی اخیر، کوشید تا آثار منفی تلاش‌های سهمگین مخالفان روحانیت را خنثی کند. این در حالی بود که خود امام نیز در سال‌های پایان زندگی خویش و در دورانی که تلاش می‌کرد پس از تأسیس نظام اسلامی، راه برای آینده روشن کند، انتقادات تندی را نسبت به بخشی از بدنه‌ی روحانیت طرح کرد و زمینه را برای اصلاح روحانیت از درون، و تحول آن برای ایفای نقشی برتر در جمهوری نوپای اسلامی، به مقدار زیادی فراهم ساخت.

به لحاظ کلیت نظریه‌ی دکتر درباره‌ی دین و مباحث پیرامونی آن، باید بر این نکته هم تأکید کرد که از مجموع آنچه وی طرح کرده، با همه‌ی گستردگی و نکات آموزنده و سازنده‌ای که در بردارد، سازمان فکری مشخصی قابل استنتاج نیست. به عبارت دیگر تنوع و تکثر در اندیشه‌های دکتر به حدی است که می‌توان نظریات گوناگون و حتی متناقضی را به راحتی می‌توان به دکتر نسبت داد؛ چنان که در همین ایام - نیمه‌ی نخست سال 81 - همزمان دختر و پسر دکتر، یکی پدر را ضد سکولاریسم و دیگری سکولار معرفی کرد. (80) این وضعیت، در مبحث سیاست و حکومت، به ویژه نقش امام و امت و مسأله‌ی دموکراسی با وضوح بیشتری در آثار دکتر انعکاس یافته است.

پی‌نوشت:

1- زندگی دکتر پیش از ورد به حسینیه در جاهای مختلفی نگاشته شده است. به علاوه خود وی بارها گزارش زندگی فکریش را شرح داده است. وی این مطالب را در پاسخ پرسش‌هایی که ساواک از وی داشته و در پرونده‌اش ضبط است و به چاپ رسیده و همچنین در «گفتگوهای تنهایی» و به‌طور پراکنده، میان آثارش، به تفصیل آورده است. همسرش هم در کتاب «طرحی از یک زندگی» گزارشی در این باره به دست داده است. ده‌ها یادنامه نیز انتشار یافته که در هر کدام آنها به نوعی به شرح زندگی وی پرداخته شده است. روایتی جدید هم تحت عنوان «رند خام، شریعتی شناسی ج 1» توسط آقای رضا علیچانی منتشر شده است (تهران، 1380) ما پیش از این، با اختصار تمام در بخش مربوط به «خداپرستان سوسیالیست» اشاره به گرایش‌های فکری - مذهبی وی در دهه‌ی سی داشتیم. شاخص فکر او در این دوره ترجمه‌ی کتاب ابوزر غفاری و مقاله‌ی «اسلام مکتب واسطه» است. در واقع بخش نخست زندگی دکتر که نقش مهمی هم در شکل‌گیری اندیشه‌های او دارد، تا پیش از سال 47 چندان بروز خارجی ندارد. بلکه از این سال به بعد است که دکتر ابتدا در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد و سپس در تهران در حسینیه‌ی ارشاد شناخته می‌شود و اندیشه‌های خود را مطرح می‌کند.

درباره‌ی سوابق تحصیلی دکتر مطالب پراکنده‌ای گفته شده است. دکتر در سال 1334 در دوره‌ی لیسانس زبان و ادبیات فارسی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه مشهد آغاز به تحصیل کرد. در سال 1337 فارغ‌التحصیل شد و چون رتبه‌ی اول را داشت در سال 1338 به فرانسه اعزام شد. وی در دانشگاه پاریس موفق به گرفتن دکترای دانشگاهی شد که به‌طور معمول سطح آن بسیار نازلتر از دکترای دولتی این دانشگاه است. دکترای دانشگاهی تنها نیاز به نوشتن یک پایان‌نامه دارد و پایان‌نامه‌ی دکتر ترجمه‌ی خلاصه‌ی بخشی از کتاب «فضائل بلخ» به زبان فرانسه بود که جمعاً متن و ترجمه در حدود یک صد و سی صفحه بوده است. جلال متینی (معاونت و سپس

رئیس دانشکده‌ی ادبیات و بعد رئیس دانشگاه مشهد) با یادآوری این نکات تمام آنچه را که درباره‌ی دکترای جامعه‌شناسی یا تاریخ درباره‌ی شریعتی گفته شده، مردود دانسته است. وی بر این باور است که او در آنجا از کلاس‌های متفرقه‌ی گروویچ یا ماسینیون استفاده می‌کرده و با کسانی مانند فرانتس فانون آشنایی داشته است. پس از بازگشت به ایران در سال 1343 وی تقاضای استخدام در دانشکده‌ی ادبیات را کرد که دانشگاه ضمن نامه‌ای از دانشگاه پاریس درباره‌ی پایان‌نامه‌ی وی اظهارنظر خواست. اما به گفته‌ی متینی آنان اعلام کردند به رغم آن‌که آن رساله را قابل قبول نمی‌دانند، چون دانشجو بورسیه بوده و بورسیه هم قابل تمدید نیست، آن را پذیرفته‌اند. با این حال، ماجرا به صورتی پیش رفت که سبب شد وی به عنوان استادیار رشته‌ی تاریخ دانشکده‌ی ادبیات پذیرفته شود (شرح آن را متینی آورده است). (والعهده علی الراوی) بنگرید: مجله‌ی ایران‌شناسی، سال پنجم، صص 849 - 850. دکتر پس از استخدام در دانشکده به تدریس دروس مختلف از جمله تاریخ اسلام، تاریخ تمدن و درس تاریخ ادیان پرداخت و به سرعت میان دانشجویان محبوبیت یافت. وی تا سال 1350 در دانشکده ادبیات تدریس می‌کرد تا آن‌که در جریان جشن‌های دو هزار و پانصد ساله ابتدا به صورت موقت و سپس به صورت دائمی قرار شد تا دکتر شریعتی تدریس نکند. زان پس وی از سوی دانشگاه مشهد در خود وزارت علوم مأمور به خدمت و مشغول به کارهای تحقیقی شد. به نوشته‌ی متینی وی هر شش ماه نامه‌ای دایر بر تمدید مأموریتش می‌نوشت و بلافاصله با آن موافقت شده به تهران برگشت داده می‌شد. بنابراین در تمام مدتی هم که در حسینییه ارشاد مشغول سخنرانی بوده، حقوقش پرداخته می‌شده است. وقتی وی در زندان بوده، باز ساواک با درخواست پرداخت حقوق وی موافقت می‌کند و همچنان استخدام وی و پرداخت حقوقش ادامه می‌یابد. متینی تمامی آنچه را که درباره‌ی اخراج دکتر از دانشکده‌ی ادبیات گفته شده است، تکذیب می‌کند. شگفتی وی آن است که چه‌طور ساواک تحمل کلاس‌های دکتر شریعتی در مشهد را در سال 50 نداشت اما به وی اجازه داد که تا سیزده ماه بعد همچنان با وجود جمعیت‌های آن‌چنانی در حسینییه ارشاد سخنرانی کند؟ دکتر در زمانی که در زندان بود و هنوز به قول متینی حقوقش را دریافت می‌کرد، تقاضای بازنشستگی کرد که گروه آموزشی تاریخ و دانشگاه مشهد با آن موافقت کردند؛ زیرا وی بیست سال سابقه داشت و به لحاظ قانونی می‌توانست تقاضای بازنشستگی کند. (ایران‌شناسی، سال پنجم، ص 866).

2- وی در روزهای نخست بهمن سال 1355 درگذشت.

3- هیئت امناء حسینییه ارشاد در اختیار دکتر علی‌آبادی - دادستان تهران، محمد همایون (بانی اصلی حسینییه) و دکتر میناچی بود. دکتر میناچی بر آن است که استاد مطهری اندکی دیرتر از تشکیل حسینییه رسید و در آن موقع به وسیله‌ی شاه چراغی دعوت می‌شد. بنگرید: نشریه‌ی ارشاد، ش 15، ص 95. آنچه در اسناد ساواک در پرونده‌ی استاد مطهری آمده، با تاریخ 1346/1/28 چنین است: نامبرده‌ی بالا (یعنی استاد مطهری) به اتفاق آقایان ناصر میناچی و محمد همایون از طریق شهربانی تقاضای تأسیس مؤسسه‌ی خیریه تعلیماتی و تحقیقات عملی و دینی حسینییه ارشاد را نموده است. لذا خواهشمند است دستور فرمایید با توجه پرونده‌ی م-ط/12 که مربوط به مشارالیه می‌باشد، در این مورد اعلام نظر فرمایند.» در سند بعدی (ش 30) با این درخواست موافقت شده است. بنگرید: استاد شهید به روایت اسناد، صص 106-107.

4- در واقع، استاد مطهری به نوعی بنیان‌گذار حسینییه ارشاد بود. بنگرید: پاره‌ای از خورشید، ص 189؛ آیت‌الله خامنه‌ای می‌نویسد: حسینییه ارشاد را مرحوم مطهری بنیان گذاشت و دکتر شریعتی به دعوت شهید مطهری یکی از سخنرانان موفق آن شد. آقای میناچی که شریک در تأسیس و سال‌ها مدیر این مرکز بوده از این سخن برآشفته است. (بنگرید به سخنرانی آقای میناچی، چاپ شده در نشریه‌ی ارشاد، شماره‌ی 10، ص 11) روشن است که مقصود از بنیادگذاری، تأسیس این مرکز نیست؛ بلکه اشاره به آن است که شخصیت استاد مطهری، حسینییه را حسینییه کرد. بر اساس احصائیه خود آقای میناچی، آقای مطهری از ابتدای سال 48 تا پایان سال 49 جمعاً 67 جلسه‌ی سخنرانی در حسینییه داشته است. در همین دوره، بالاترین رقم سخنرانی پس از ایشان 36 جلسه محمدتقی شریعتی، 24 جلسه دکتر علی شریعتی، 19 جلسه صدریلاعی، 15 جلسه هاشمی رفسنجانی و بقیه سخنرانان نیز مواردی کمتر از 12 سخنرانی داشتند.

5- به نقل از آقای فارسی، مرحوم استاد محمدتقی شریعتی ابتدا و مدت‌ها قبل از ساخته شدن حسینیه ارشاد، در منزل آقای میناچی که در نزدیک محل حسینیه ارشاد است، سخنرانی می‌کردند که شهید عالی‌قدر مطهری هم در آنجا سخنرانی داشتند. این زمان هنوز دکتر شریعتی از اروپا برنگشته بود. (از یادداشت‌های آقای فارسی در نقد چاپ دوم کتاب حاضر).

6- نامه‌ی دعوت استاد از دکتر شریعتی برای مشارکت در کتاب خاتم پیامبران موجود است. (تصویر آن را ببینید در مجله‌ی سروش سال سوم، ش 102، ص 30 و از آنجا در: تاریخ و فرهنگ معاصر، ش 3، ص 391) به علاوه در سال‌های نخست آقای مطهری علاقمند به سخنرانی‌های دکتر بود و از او تعریف می‌کرد. بنگرید: پاره‌ای از خورشید، ص 391، 396.

7- بخشی از این نامه‌ها در کتاب «سیری در زندگانی استاد شهید مرتضی مطهری» چاپ شده است. توضیحاتی نیز آقای میناچی درباره‌ی آنها در نشریه‌ی ارشاد، ش 15، صص 96 - 100 آورده‌اند. تقریباً تمامی دوستان آقای مطهری و حتی افراد بی‌طرف هم ناظر گله‌های مکرر استاد مطهری از برخوردهای آقای میناچی بوده‌اند. آقای سیدهادی خسروشاهی اظهار داشت که من شاهد بسیاری از این جریان‌ها بوده‌ام. آقای مطهری به من گفت: آقای میناچی حتی به دریافت وجوهات شرعی که به اجازه‌ی مراجع نیاز دارد، اقدام می‌کند. (به ادامه‌ی بحث توجه فرمایید).

8- آقای میناچی این قبیل روابط را دلیل بر آن می‌دانند که اظهار نظرهایی که از قول استاد شهید درباره‌ی ایشان شده، صحت ندارد. در حالی که این امر به تواتر رسیده و جناب آقای فاکر نیز - برای اینجانب - از قول استاد مطهری، همین مطلب را نقل کردند. همچنین آیت‌الله خامنه‌ای نیز از عصیانیت مرحوم مطهری نسبت به میناچی و مدیریت وی به تفصیل یاد کرده‌اند. بنگرید به: پاره‌ای از خورشید، ص 186-187.

9- مجله‌ی ارشاد، ش 10، ص 17.

10- شریعتی در اسناد ساواک، ج 2، ص 274، آقای واعظزاده نیز در جایی نوشته است: از موقعی که علی شریعتی در حسینیه ارشاد سخنرانی می‌کند، این موضوع باعث ناراحتی مطهری شده و در آنجا منبر نمی‌رود. بنگرید: سرگذشت‌های ویژه، ج، ص 66.

11- گویا مقصود نصرت‌الله کاسمی است که وی کتابچه‌ای هم به شکل قصیده با عنوان «نور خدا در غار حرا» در منقبت رسول خدا (ص) در سال 1349 به چاپ رسیده است. در مقدمه‌ی همین رساله اشاره شده که وی این قصیده را پس از اعلام حسینیه‌ی ارشاد از شاعران برای سرایش شعر به مناسبت بزرگداشت آغاز پانزدهمین قرن هجرت سروده است. نام وی در سندی در سال 38 به این عنوان برده شده است که اقبال، وی را به نمایندگی خود به مجالس روضه فرستاده است! قیام 15 خرداد به روایت اسناد، ج 1، ص 127.

12- شریعتی در اسناد، ج 2، ص 79.

13- استاد شهید به روایت اسناد ساواک، ص 207.

14- از اواخر آبان سال 51 مسجدالجواد نیز تعطیل شد. بنگرید: استاد شهید به روایت اسناد، صص 220 - 221.

15- گرچه حدس بسیاری از بیرون آن بود که دولت به‌خاطر مسائل سیاسی حسینیه‌ی ارشاد را بسته است؛ اما اسناد ساواک آن را تأیید نمی‌کند.

16- در اینجا باید گفت، دو دیدگاه در این باره مطرح شده است. الف: یک دیدگاه، دیدگاهی است که آقای سیدحمید روحانی در کتاب نهضت امام خمینی جلد سوم دنبال کرده و بر اساس برخی از مطالبی که در این اسناد آمده و موافقت‌هایی که ساواک با برنامه‌های حسینی داشته و شواهد دیگر، کوشیده است تا به نوعی دکتر را عامل رژیم معرفی کند. این دیدگاه بی‌سابقه نیست؛ چرا که همان زمان، مجاهدین نیز دکتر را متهم به همکاری با رژیم می‌کردند. به علاوه، استاد مطهری نیز در نامه‌ای که در سال 56 به امام نوشته، نسبت به سفر اخیر شریعتی به خارج از کشور و احتمال ارتباط این سفر با مأموریتی خاص سخن گفته است.

باید گفت، چنین عقیده‌ای، از شواهد کافی برخوردار نیست؛ هر چند سکوت رژیم در برابر حسینی، محاکمه نشدن دکتر و بعد هم مسائل دیگر، جای نوعی پژوهش در این مسأله را بر جای می‌گذارد. از سوی دیگر تا آنجا که به اسناد ساواک در پرونده دکتر شریعتی مربوط می‌شود، می‌توان دریافت که ساواک از سفر شریعتی به خارج از کشور بی‌اطلاع بوده است. بنابراین سخن گفتن از مأموریت خاص، صرفاً یک احتمال است. البته باید توجه داشت که در قضایای مهم و پیچیده، ساواک تنها عنصر تصمیم‌گیرنده نبوده و به ویژه مأموران پایین آن، نسبت به سیاست‌های کلی رژیم و مقامات بالا بی‌خبر بوده‌اند. این نکته‌ی شگفتی است که ساواک کمترین طی سال‌های 54-56 برخوردی با شریعتی نداشت؛ کتاب‌های وی مجوز نشر می‌گرفتند و به چاپ می‌رسیدند. این در حالی بود که بیشتر مأموران جزء ساواک علیه کتاب‌های شریعتی در کتابخانه‌های شخصی و کتابفروشی‌ها گزارش تهیه می‌کردند. ب: نگاه دوم آن است که ساواک و دکتر شریعتی، به شهادت برخی از نامه‌های متبادله، بازجویی‌ها و شرح حال‌هایی که دکتر برای خود و بیان دیدگاه‌هایش تهیه و به ساواک داده است، به نوعی وحدت نظر در برخورد با مسائل اجتماعی، روحانیت، مارکسیسم و سرگرم کردن جوانان به برخی از مسائل و مبارزه با سنت‌های اصلی تحت عنوان خرافه‌زدایی و غیر آن، رسیده بودند. این امر در نامه‌ی چهل صفحه‌ای و بیشتر بازجویی‌ها دکتر مشهود است. انکار این نامه و سایر بازجویی‌ها با هیچ نوع نگرش اصیل تاریخی سازگار نیست. این طبیعی بود که افراد متفکر و رده بالای ساواک، به خوبی چنین موقعیتی را درک می‌کردند؛ چنان‌که احسان نراقی که مشاور شاه بود، از این مسائل و مواضع حمایت می‌کرد.

در چنین شرایطی با اذعان به این‌که دلیل قانع‌کننده‌ای بر درستی حرف مجاهدین پیش از انقلاب، و نظریه‌ی آقای سیدحمید روحانی برای اثبات عامل بودن شریعتی از سوی رژیم در دست نیست - طبعاً بر اساس اسنادی که تا به حال منتشر شده -؛ اما همسویی فکری دکتر و رژیم در بسیاری از دیدگاه‌ها قابل اثبات است. برخی نگاهشان به این پرسش مهم آن است که ساواک به نوعی فریب خورد و تصورش در این‌که می‌تواند از حسینی در مقابل روحانیت استفاده کند و در نهایت به نفع رژیم باشد، خطا بود. (بنگرید: درس تجربه، ابوالحسن بنی‌صدر، (پاریس 1380) ص 125).

در این‌جا ما به رغم تأیید این همسویی، بر این نکته همچنان تأکید می‌ورزیم که همه‌ی آنچه شریعتی مطرح می‌کرد، به کار رژیم نمی‌آمد و خواسته یا ناخواسته، آثار دکتر برای رژیم دشواری جدی درست کرد. اما این ربطی به جنبه‌های منفی فکر شریعتی در مبارزه‌ی بی‌امانش با روحانیت، مبارزه با سنت‌های مذهبی و تغییر تعبیر رسمی از دین که باعث ایجاد مشکل برای تفکر دینی شد، ندارد. ما شرح این مسأله را در گزارش «شریعتی و اسناد ساواک، نگاهی تازه به شخصیت فکری - فرهنگی دکتر علی شریعتی» (مقالات تاریخی، دفتر هفتم، صص 195-256) آورده‌ایم.

17- روزهای نخست همه اتفاق نظر داشتند که شریعتی سکنه کرده است؛ اما به مرور شایع گردید که وی را کشته‌اند. به هر روی این خبر در اسناد ساواک به صورت سکنه‌ی قلبی آمده و حتی گزارش بیمارستانی که جسد به آنجا منتقل شده، در پرونده‌ی دکتر شریعتی در ساواک موجود است. (شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج 3، ص 171، 187، 210) درست همان‌طور که بر پایه‌ی اسناد پرونده‌ی شریعتی، نمی‌توان سفر وی را به نوعی با مأموریت دولتی پیوند داد، درگذشت او را نیز نمی‌توان به ساواک نسبت داد. والله اعلم بحقائق الامور.

18- با همه‌ی تأثیری که برخی برای این حادثه قائلند به لحاظ عملی، به هیچ روی با تأثیر درگذشت حاج آقا مصطفی خمینی (در مورخه‌ی اول آبان 56 = نهم ذی‌قعدة 1397) که از اتفاق آن هم به عنوان شهادت مطرح شد - در حالی که دلیل روشنی برای آن هم وجود ندارد - قابل مقایسه نیست. درگذشت حاج آقا مصطفی به لحاظ برگزاری مراسم سوگواری در بسیاری از نقاط، در واقع، آغازگر انقلاب اسلامی بود.

19- نامه‌هایی که از آقای مطهری تا سال 49 درباره‌ی حسینی بر جای مانده، همه حکایت از همین مسأله دارد و به شریعتی در آن اشاره نشده است.

20- مجله‌ی ارشاد، مقاله آقای میناچی، ش 15، ص 89.

21- مجله‌ی ارشاد، ش 15، ص 94. آقای مطهری روی مرجعیت حساسیت زیادی داشت و این حکایت از همان تفاوت بینش استاد مطهری و دکتر شریعتی داشت که یکی فکر دینی خود را از مرجعیت می‌گرفت و دیگری خود را مستقل می‌دانست و برداشت‌های خود را به نام اجتهاد مبنای دین‌شناسی قرار می‌داد. آقای مطهری باز هم در همین جلسات تأکید می‌کند که حسینی بایستی ضمن انجام کلیه امور، با مراجع حسن تفاهم داشته باشد و نباید حساب خود را از مراجع جدا نماید. مراجع قطعاً با حسن نیت‌ترین طبقات روحانی هستند. همانجا ص 93.

از مجموعه‌ی آنچه از صورت جلسات شهریور سال 49 بین استاد مطهری و شماری دیگر از آقایان از جمله بهشتی، رفسنجانی، و ... و نیز همایون و میناچی گذشته، به نظر می‌رسد که استاد با حضور دو نفر مخالف بوده است. نخست فخرالدین حجازی و دیگر دکتر شریعتی. این نکته‌ای است که میناچی هم می‌پذیرد. بنگرید: ارشاد، ش 15، ص 103. به همین دلیل به رغم آن‌که یک توافق کلی صورت گرفت و چند سطر هم نوشته شد از آنجایی که خواسته‌ی آقای مطهری در قید کردن عدم دعوت افرادی که متجاهر به فسق هستند در آن چند سطر نیامد، ایشان آن توافق را امضاء نکرد. همانجا، ص 86، 88، 102.

اسامی افراد پیشنهادی آقای مطهری برای عضویت در شورای عالی روحانی حسینی همه از چهره‌های برجسته‌ی روحانیون تهران و قم هستند: ابوالفضل موسوی زنجانی، بهشتی، شیخ حسین وحیدی، ناصر مکارم، خزعلی، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی، آقاراضی شیرازی، آقارضا صدر، آقاباقر خوانساری، لطف‌الله صافی، علامه‌ی جعفری، بنگرید: سیری در زندگانی استاد مطهری، ص 126.

22- متن آن را بنگرید در: مجله‌ی ارشاد، ش 15، ص 106.

23- بنگرید: ارشاد، ش 15، ص 17-18؛ ش 16 صص 82 - 85.

24- استاد مطهری فهرست انتقادهایی که به دکتر داشته، تحت عنوان «خلاصه‌ی نظر من» روی یک برگه یادداشت کرده است: از خودش به نیکی یاد کردن و اشتباهاتش را تذکر دادن و ... بنگرید: سیری در زندگانی استاد مطهری، ص 127-128 در آنجا بیشتر انتقادهای از تحلیل‌های دکتر درباره‌ی روحانیت، به ویژه توهین به خواجه‌نصیر و مجلسی است. در عین حال تأکید می‌کند که او گرایش سنی‌گری ندارد اگرچه در امامت اشتباهات دارد و میان این دو فرق است. نکته‌ی مهم در اینجا مقایسه‌ی وضعیت امروز با قرن سیزدهم هجری است که قرن فرقه‌سازی و پیدایش بابیت است: «اوضاع آستان حادثه‌ای نظیر حادثه‌ی قرن 13 هجری است. اتفاقاً در نوشته‌های خود مرحوم [!] بذر این انشعاب شوم وجود دارد» (کویر). تعبیر «مرحوم» به طنز است و الا وقت نوشتن این یادداشت دکتر شریعتی زنده بوده است چرا که از بند بعد روشن می‌شود که وی از پدرش می‌خواهد درخواست کند تا اشتباهاتش را به وی گوشزد کند. این مطالب مربوط به اواسط سال پنجاه است.

25- سیری در زندگانی، ص 119؛ آیت‌الله مشکینی هم از قول استاد مطهری، دیدگاه‌های ایشان را درباره‌ی منهایون آورده‌اند، یعنی کسانی که اسلام منهای روحانیت را مطرح می‌کردند. بنگرید: پاره‌ای از خورشید، ص 434. آگاهیم که دکتر روی این تز صریحاً پافشاری می‌کرد (در حالی که نهضت روحانیت همزمان با زندانی بودن شمار زیادی از آنان از یک سو، امری قابل درک برای دکتر بود. اما از سوی دیگر فشار برخی از روحانیون مخالف، روی حسینییه بسیار شدید شده و تحلیل دکتر و میناچی و دیگران این بود که همه روحانیون دست به دست هم داده‌ند تا حسینییه را از بین ببرند. طبعاً همین فشارها باعث تعطیلی حسینییه شده و این تعطیلی از اساس ربطی به مسائل سیاسی ساواک نداشت.

سخن دکتر در مجموعه آثار شماره یکم با عنوان «با مخاطب‌های آشنا» این است: اکنون خوشبختانه، همان‌طور که دکتر (مصدق) تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز اسلام منهای آخوند در جامعه تحقق یافته است. و این موفقیت موجب شده است که هم اسلام از چهارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر .. آزاد شده است و ...» با مخاطب‌های آشنا، ص 8. شگفت آن‌که درست در همین سال، دکتر در جای دیگر چنان دفاعی از جامعه‌ی روحانی می‌کند (مجموعه آثار 36، ص 91) که انسان از قضاوت درمی‌ماند! (به پاورقی بعد بنگرید).

26- حقیقت آن است که قضاوت‌ها و اظهار نظرهای دکتر درباره‌ی روحانیت - دست کم در ظاهر - به قدری متناقض به نظر می‌رسد که جمع کردن آنها، دشوار به نظر می‌رسد. همین امر سبب برداشت‌های متفاوت از سخنان او شده است. در این میان گاه خود شریعتی قاعده‌ای به دست می‌دهد و می‌کوشد تا این تناقض را برطرف کند. برای مثال اختلاف خود با روحانیون را اختلاف پدر و پسر می‌داند که در برابر دشمن خارجی با یکدیگر متحد هستند. عبارت او چنین است:

[عده‌ای] می‌کوشند تا با انواع حیل‌ها، ما را به عنوان عده‌ای که با روحانیت مخالفند، جلوه بدهند ... این را همین‌جا بگویم که کسی چون من و امثال من که این حرف‌ها را می‌زند و این‌جور عقایدی دارد و این چنین فکر می‌کند، ممکن است انتقاداتی به شیوه‌ی تبلیغ مذهبی یا به شیوه‌ی تحلیل بعضی از مسائل اعتقادی داشته باشد، ممکن است با روحانی یا روحانیت، در بعضی از مسائل اختلاف سلیقه داشته باشد ... او به شدت به من بتازد و من به شدت به او حمله کنم، اما اختلاف من و او، اختلاف پسر و پدری است در داخل خانواده. درس‌های اسلام‌شناسی ارشاد، صص 123 - 124. وی در اجتهاد و نظریه‌ی دائمی انقلاب شبیه همین مطالب را بیان می‌کند و خاطره‌ای هم در دفاع از روحانیت از سال 1338 خود در اروپا می‌آورد.

در کتابچه‌ی «عقیده» (ص 35-36) هم می‌نویسد: ... همیشه قوی‌ترین، مؤمنانه‌ترین و متعصبانه‌ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی از جامعه‌ی علمی درست و اصیل اسلامی کرده‌ام. و در این‌جا حتی به خود شما هم گفته‌ام که، دفاع، نگاهبانی و جانب‌داری از این جامعه‌ی علمی نه تنها وظیفه‌ی هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آنجا که آخرین و تنها سنگری است که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب ایستادگی می‌کند، وظیفه‌ی هر روشنفکر مسؤول است ولو معتقد به مذهب هم نباشد.

حتی در سال 51 نیز که حملات روحانیون تهران به حسینییه اوج گرفته بود، باز وی ابراز کرد که بنای آن ندارد تا با روحانیت مقابله کند چرا که «حرمت جامعه‌ی روحانی را بر حرمت خویش مقدم می‌داریم؛ زیرا پاسداری از آن، نه تنها برای همه معتقدان به مذهب، بلکه برای همه روشنفکران آگاه و مسؤولی که در برابر هجوم فرهنگ استعماری می‌ایستند، به عنوان پایگاهی که هم از نظر طبقاتی بر متن توده‌ی مردم استوار است و در ارتباط، و هم از نظر فرهنگی هنوز استعمار فرهنگی نتوانسته است آن تسخیر کند، یک تعهد و وظیفه‌ی اجتماعی است (مجموعه آثار، 34، ص 167).

با این همه، تا به آخر به این اصل وفادار نماند. آخرین قضاوت‌های او در کتابچه‌ی «حسن و محبوبه» و نیز آنچه در «با مخاطب‌های آشنا» و غیر آن آمده نشانگر باور او به تز اسلام منهای آخوند، ناامیدی از روحانیت و جایگزین کردن روشنفکر مذهبی به جای روحانی است. شریعتی در یکی از آخرین تحلیل‌های خود از تحولات تاریخ معاصر، تحلیل‌های نادرستی را درباره‌ی روحانیت ارائه داد که ناشی از بی‌انصافی کامل وی به نقش روحانیت در تاریخ معاصر است این مطالب حتی متناقض با بسیاری از گفته‌های دیگر اوست که البته تناقض‌گویی برای دکتر در این موارد امری کاملاً عادی بود. ما بخشی از این مباحث را در مقالی دیگر که درباره‌ی «شریعتی در اسناد ساواک» نگاشته‌ایم، آورده‌ایم. ابوزرورداسی - که گویا پس از انقلاب در زمره‌ی مجاهدین خلق درآمد و در عملیات مرصاد در بهار 67 کشته شد - در کتابچه‌ی کوچکی تحت عنوان «شریعتی و روحانیت» (انتشار در پنجاه هزار نسخه!) به جمع‌بندی دیدگاه‌های دکتر در این زمینه پرداخته و بر روی آخرین دیدگاه‌های وی که نفی روحانیت در اسلام، و پذیرش آن به عنوان یک واقعیت برای توجیه استثمار و قبول استثناء از میان آنان در دفاع از حقوق محرومان و عدم توانایی آنان در ارائه‌ی ایدئولوژی اصیل دینی به عنوان اصول دیدگاه‌های شریعتی درباره‌ی روحانیت تکیه کرده است.

27- حتی یک‌بار هم در سال 51 هیئت امنای حسینی به همراه استاد شریعتی و دکتر شریعتی، به قم نزد مرحوم شریعتمداری آمدند و طبعاً این دیدار به درخواست ایشان و برای مطرح کردن انتقادهایی بود که به حسینی وارد می‌شد.

28- بخشی از دیدگاه‌های استاد مطهری را در این‌باره، از زبان آقای دوانی بنگرید در: خاطرات من از استاد مطهری، صص 43-55.

29- از آن جمله یادداشت‌های ایشان درباره‌ی جزوه‌ی 15 و 16 درس‌های اسلام‌شناسی حسینی‌ی ارشاد است که سخت به آنها حمله کرده و از غرور بی‌حد دکتر شریعتی، در طرح مطالب انتقاد کرده است: «نویسنده‌ی جزوه، نظر به غرور بی‌حد و نهایتش، همان‌طور که خاصیت هر مغروری است، عقده‌ی ندانستن علوم اسلامی از فلسفه و کلام و فقه و عرفان و غیره دارد...» بنگرید: استاد مطهری و روشنفکران، ص 42

30- استاد مطهری در آخرین جلسه‌ی سخنرانی دکتر که قرار بود در روز 51/8/26 در حسینی برگزار شود و به دلیل بسته شدن آن توسط دولت، منجر به تظاهرات گردید، حاضر بوده و حتی به همراه مرحوم محمد همایون دستگیر و دو روز بعد آزاد گردید. وی گفته بود مدت‌هاست به حسینی رفت و آمدی ندارد و برای استماع سخنرانی شریعتی به آنجا آمده بوده است. بنگرید: استاد شهید به روایت اسناد، ص 209، 212. این نشان می‌دهد که استاد به هر روی جریان فکری شریعتی را دنبال می‌کرده و شخصاً برای شنیدن سخنرانی به حسینی آمده است.

31- سندی که یکی از مأموران ساواک در منزل استاد مطهری در اردیبهشت 52 تهیه کرده، نشان از همین دیدگاه استاد دارد. در آن سند آمده است: روز دوشنبه 52/5/15 دکتر سید محمد بهشتی، سیدهادی خامنه‌ای و چند نفر از طلاب قم به منظور دید و بازدید مرتضی مطهری در منزل وی واقع در خیابان پهلوی، عدل پهلوی، سمت راست درب ششم، حضور داشتند. در این مجلس سخن از دکتر علی شریعتی به میان آمد. مطهری ضمن انتقاد از شریعتی گفت: صرف‌نظر از افکار نادرست وی و غرور و اشتباهاتش، ضربه‌ی جبران‌ناپذیری به هماهنگی روحانیت و طبقات تحصیل‌کرده زد و آنها را نسبت به روحانیت سخت بدبین نمود و احساسات جمعی از جوانان خام را علیه روحانیون برانگیخت. مجله‌ی پانزده خرداد، ش 2، ص 31؛ استاد شهید به روایت اسناد، ص 217.

32- هادی غفاری که در مراسم شب چهلم شریعتی در مشهد بوده است، می‌نویسد: ایشان [همسر دکتر پیمان] بدون مقدمه شروع کرد به بدگویی از مرحوم مطهری. دیدم که این‌ها اصلاً نسبت به مرحوم مطهری کینه دارند، با این‌که استاد مطهری در این مراسم شرکت کرده بود، با او چنین برخورد می‌کردند. خاطرات هادی

غفاری، ص 209. وی این مطالب را در مصاحبه‌ی دیگری هم عنوان کرده است. بنگرید: پاره‌ای از خورشید، صص 368-367.

در خاطرات محمد مهدی جعفری آمده است که آقای مطهری در زمان برگزاری مراسم چهلم شریعتی به همراه علامه‌ی طباطبائی به لندن رفته بود. وی از برخوردهای تندی که در این محفل با آقای مطهری شده یاد کرده و از دفاع بازرگان از وی سخن می‌گوید و این‌که خود او و دیگران با تندی درباره‌ی آقای مطهری حرف زده‌اند بنگرید: شریعتی آن‌گونه که من شناختم، ص 67 ممکن است دو مراسم بوده باشد. زیرا هادی غفاری تصریح دارد که به اصرار مرحوم مطهری و مفتاح در آنجا بوده‌اند و در پایان شب که آقای جعفری رسیده‌اند، آن دو بزرگوار رفته بودند. آقای جعفری تلفنی به بنده گفتند که دیر به مجلس رسیدند و وقتی آمدند که آقای صیحدل شعر می‌خواند.

خانم دکتر پیمان تلفنی به بنده اظهار داشتند: ما تعداد زیادی بودیم که آقای احمد علی بابایی بلیط برای ما گرفت و ما برای مراسم چهلم دکنتر شریعتی به مشهد رفتیم. ظهر فکر می‌کنم منزل آقای حکیمزاده ناهار خوردیم. اصغر صدر حاج سید جوادی، بازرگان، پیمان و علی بابایی، بعد از ناهار جلسه گذاشتند. مهندس بازرگان صحبت کردند. و گفت که شریعتی را این‌قدر بزرگ نکنید. این‌قدر نگویند علی بزرگه علی بزرگه. بگوید علی کوچکه. البته قصد تحقیر نداشت. مقصودش این بود که از او بت نسازید. برای ما شریعتی خیلی بزرگ شده بود. به طوری که حتی بچه‌های انقلابی با لهجه‌ی مشهدی حرف می‌زدند. این بعد از اطلاعیه مشترک بازرگان و مطهری بود. (موقعی که اطلاعیه زردی در خانه‌ی ما انداخته بودند که گروه فرقان منتشر کرده بود و برخورد با مخالفان شریعتی را مطرح کرده بود). بازرگان می‌گفت وقتی بتش کنید، نمی‌توانید او را نقد کنید. وقتی صحبت بازرگان تمام شد، من با شوری که داشتم و آن وقت که خیلی دکنتر شریعتی معصومانه از دنیا رفته بود، من به بازرگان گفتم که پس رسالت روشنفکر چه می‌شود؟ اگر بناست روشنفکر چند سال بعد را ببیند، ما باید چه کنیم. چرا ما باید آقای شریعتی را این‌جور برخورد کنیم که اشاره به کار آقای مطهری برای نوشتن آن نامه داشتیم. آقای بازرگان گفت: حالا می‌گویید آقای مطهری را بکشیم! من گفتم: مردم هر چه بخواهند می‌کنند. من صحبت‌م بر سر اصل رسالت روشنفکری است. هادی غفاری این جمله مرا که مردم هر کاری با مطهری بخواهند می‌کنند، حمل بر کینه‌توزی کرده است. دم غروب رفتیم منزل استاد شریعتی. و هادی غفاری اصلاً ظهر و بعدازظهر نبود. من او را در منزل استاد شریعتی دیدم. شاید در آنجا صحبت‌هایی شده باشد. عصر استاد شریعتی صحبت کرد و گریه می‌کرد. بعد صدر حاج سید جوادی صحبت کوتاهی کرد. بعد پیمان رفت صحبت کند که ساواکی‌ها آمدند و ما از در دیگر با پیمان فرار کردیم، آمدیم طهران. من اصلاً مطهری را ندیدم. البته ما قبل از مغرب آمدیم بیرون. و اصلاً من بعد از مغرب نبودم.

مع‌الاسف هنوز هم بنده شاهدی برای دو سه ساعت بعد از مغرب ندارم و مسأله احتیاج به تحقیق بیشتر دارد.

افزودنی است که استاد مطهری در نامه‌ای که پس از این مسائل به امام خمینی نوشت، اشاره‌ای هم به مراسم چهلم شریعتی در مشهد کرده نوشت: اخیراً می‌بینم گروهی که عقیده و علاقه‌ی درستی به اسلام ندارند و گرایش‌های انحرافی دارند، با دسته‌بندی‌های وسیعی در صدد این هستند که از او بتی بسازند که هیچ مقام روحانی جرأت اظهارنظر در گفته‌های او را نداشته باشد. این برنامه در مراسم چهلم او در مشهد - متأسفانه با حضور برخی از دوستان خوب ما - و بیشتر در ماه مبارک رمضان در مسجد قبا اجرا شد. بنگرید: سیری در زندگانی استاد شهید مطهری، ص 82.

33- زمانی که در سال 1356 آقای مطهری همواره عالمه‌ی طباطبائی برای معالجه‌ی ایشان به لندن می‌رود، در جمع دانشجویان به سخنرانی دعوت می‌شود. در این مراسم، از جمله نظر ایشان را درباره‌ی شریعتی سؤال می‌کنند. آقای مطهری پاسخ می‌دهد: شریعتی هنرمند خوبی بود. این سخن به قدری دانشجویان را ناراحت می‌کند که کسی از آن مجلس، حاضر نمی‌شود آقای مطهری را به محل اقامتش برساند. (العهد علی‌الروای) شریعتی آن‌گونه که من شناختم، ص 67.

34- استاد مطهری در همان ایام که تب اختلاف میان طرفداران و مخالفان شریعتی بالا گرفته بود، در آذرماه 1356 اطلاعیه‌ی مشترکی با بازرگان داد که ضمن آن در عین پذیرفتن انتقادات عمده، از ایمان و تشیع وی دفاع شده بود. (متن آن را ببینید در: استاد مطهری و روشنفکران، ص 63 - 64) بازرگان که سخت تحت فشار روشنفکران مذهبی بود، بلافاصله کوشید تا امضای خود را پس بگیرد. شرح این فشار را خود آقای محمدمهدی جعفری داده‌اند (شریعتی آن‌گونه که من شناختم، ص 75).

بازرگان پس از آن، در این باره اطلاعیه‌ای هم صادر کرد که با زیرکی، مطالب قبلی خود را تأیید کرده و حتی به اشاره تأیید کرده بود که او محتوای نامه را دیده است. (بنگرید به ضمیمه کتاب «شریعتی آن‌گونه که من شناختم»، ص 110-111. وی در آنجا از برداشت نادرستی که از آن اطلاعیه شده، اظهار تأسف کرده و توضیحاتی در این باره داده است. وی با لطافت، در این گزارش جدید، از عاشقان شریعتی یاد می‌کند که وی را تحت فشار گذاشته‌اند با این عبارت: «افرادی از این دسته (شیفتگان دکتر) علاوه بر آن‌که توجه به شهادت‌های تطهیر و تجلیل ما ننموده‌اند.. توقع داشته‌اند که در چهره‌نگاری محبوب معشوقشان کوچک‌ترین خط ناموزون نبینند...» برای ساواک ایجاد اختلاف میان انقلابیون مهم بود. به همین دلیل نصیری دستور داده بود که نامه‌ی مشترک را تکثیر کنند. بنگرید: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج 2، ص 175 و ضمیمه‌ی شماره‌ی 35. این حرکت مؤید موضع امام‌خمینی بود که به هر دلیل از طرح بحث شریعتی جلوگیری کرده و آن را فرعی تلقی می‌کرد.

همچنین در گفتگوی استاد مطهری و سحابی که ساواک ضبط کرده، توضیحات جالبی در این باره آمده و استاد گفته است که طرح این نامه، در جلسه‌ای که بیشتر رفقای شما بودند مطرح شده و با اکثریت آراء تصویب شده است. بعد می‌افزاید: قرار شد من و آقای مهندس بازرگان دو متن جداگانه بنویسیم؛ ولی پس از پایان نامه چون کاملاً با هم مطابقت داشت، از این رو یکی کردیم و یک سری تجدید نظرهایی در آن به عمل آوردند و من پاکنویس کردم و حتی بعد از پاکنویس هم در آن دست بردند تا به صورت فعلی درآمد و امضا شد. بنگرید: استاد شهید به روایت اسناد، صص 292-293 نامه دوم بازرگان و برخی از انعکاسات انتشار اصل نامه در همانجا، صص 294-300 آمده است. دانشجویان مسلمان کالیفرنیا ضمن نامه‌ای به مهندس بازرگان، سخت به استاد مطهری تاخته نوشتند: نسل جوان مسلمان امثال آقای مطهری را که مسائل مردم بر ایشان مسأله نیست و از جیب ملت ارتزاق می‌کنند و کشته شدن هزاران و بی‌خانمان شدن میلیون‌ها مردم مسلمان و تحریف اسلام راستین و دسیسه گشتن دین در دست جلادان زمان بر ایشان بی‌تفاوت است، کاری ندارند! بنگرید: همانجا، ص 301، 304.

35- بخشی از اعتراضات آقای مطهری، به صورت غیر رسمی، به عدم رعایت برخی از ظواهر شرع توسط دکتر بود. محمد مهدی جعفری در این باره می‌نویسد: «حقیقتش را بخواهید، دکتر شریعتی در زندگی شخصی و برخورد‌هایش آدم فوق‌العاده بی‌نظمی بود. در کارش خیری از نظم نبود. همین بی‌نظمی در نماز و عبادات او نیز تأثیر گذاشته بود» و همین باعث رنجش آقای مطهری شده بود. وی می‌افزاید: «مرحوم مطهری که با شریعتی به حج رفته بود و از نزدیک با او مدتی زندگی کرده بود، این بی‌نظمی دکتر را پای بی‌میلاتی و عدم التزامات عملی او نوشته است». شریعتی آن‌گونه که من شناختم، صص 80-81 (بی‌تردید دنبال کردن این بحث، ما را به جایی نخواهد رساند. در این زمینه، خاطرات شخصی فراوانی به نقل از جناب آقای فاکر و نیز همسر استاد مطهری در برخی از منابع نقل شده است، که کاوش در آنها روا نیست و به همین دلیل از نقل آنها صرف‌نظر می‌کنیم).

در عوض، آقای میناچی خاطره‌ای از حالت عارفانه‌ی شریعتی در طواف نقل می‌کنند که بسیار عالی بوده و آقای مطهری که شاهد آن حالت بوده، وی را دنبال کرده تا به پشت مقام آمده؛ در آنجا دست به شانه‌ی دکتر می‌گذارد و می‌گوید: آیا چیزی داری که به ما بدهی؟ دکتر می‌گوید: اینجا جای گرفتن است نه دادن. (نقل شفاهی از آقای میناچی برای بنده در 1380/6/6 و نقل شده در مجله‌ی ارشاد، ش 15، ص 76). به هر حال آقای مطهری که تردیدهایی درباره‌ی نماز خواندن دکتر داشت، (بر اساس آنچه خود ایشان به آقای فاکر فرموده) دیدن

این حالت برایش شگفت بوده و طبعاً با نقل آن میان کاروانیان، می‌توانسته شریعتی را کاملاً تشویق کرده باشد.

از منتقدان جدی دکتر شریعتی در سه چهار سال پیش از انقلاب، آیت‌الله مصباح یزدی بود که ضمن جلسات متعددی به نقد از افکار دکتر می‌پرداخت و به دلیل همین انتقادات بود که به توصیه‌ی مدیریت مدرسه، مدرسه‌ی حقانی را ترک کرد. این انتقادات طی سال 56 و 57 همزمان با اوج‌گیری نشر آثار شریعتی، به صورت جدی‌تر در قم و برخی از شهرهای دیگر از جمله اصفهان (که مؤلف این سطور خود در رمضان سال 56 در دبستان احمدیه شاهد آن بود) مطرح می‌شد.

36- سیری در زندگی استاد مطهری، قم، صدرا 1370، صص 85-86 این نامه در شرایطی نوشته شده است که شهید مطهری سخت به شریعتی بدبین شده بود و به علاوه، دشمنی‌ها و تهدیدات طرفداران شریعتی با وی، رو به فزونی بود. احساس خطر مرحوم مطهری از این وضعیت، و از دسته‌ای که ایشان تحت عنوان «مسأله‌ی شریعتی‌ها» از آن یاد کرده، کاملاً به جا بود. پیدایش گروهک فرقان و آرمان مستضعفین، گروه ارشاد و جنبش مسلمانان مبارز و فرقه‌های دیگر که در چهارچوب افکار شریعتی به وجود آمدند، خطر جدی برای ایجاد یک منازعه‌ی مذهبی شدید در جامعه بود. آقای مطهری می‌نویسد که برخورد وی با روحانیت سبب شده است که «جوان امروز به اهل علم، به چشم بدتری از افسران امنیتی نگاه می‌کنند». خطر گروه‌های ضد روحانیت، با شروع نهضت روحانیت، تحت‌الشعاع انقلاب قرار گرفت و به مقدار زیادی از میان رفت گرچه مطهری جان خود را بر سر آن گذاشت. در واقع، مطهری از سوی کسانی که به حق یا ناحق او را مهم‌ترین منتقد و مخالف شریعتی می‌دانستند، ترور شد. این واقعیت را چه کسی می‌تواند انکار کند؟ البته فرقانی‌ها تنها به کشتن آقای مطهری که منتقد جدی و اندیشمندانه‌ی دکتر بود اکتفا نکردند، بلکه شیخ فاسم اسلامی را نیز که به عنوان یک منبری، سال‌ها به انتقاد از دکتر می‌پرداخت، کشتند. (در 5 مرداد 1359 بنگرید: کیهان، 6 مرداد 59، ص 3) طبعاً اتهام او نیز دقیقاً همین بود که با شریعتی برخورد داشت و فرقان مدافع شریعتی شده بود.

بخشی از متن نامه‌ی استاد مطهری، به امام چنین است: «برای شناختن ماهیت این شخص لازم است که حضرت عالی مجموعه مقالات او را در کیهان که یک سال و نیم پیش چاپ شد، شخصاً مطالعه فرمایید. این مقالات دو قسمت است: یک قسمت بر ضد مارکسیسم است که مقالات خوبی بود و ایرادهای کمی از نظر معارف اسلامی داشت. ولی قسمت دوم مقالاتی بود درباره‌ی ملیت ایرانی (و مستقلاً ماشین شده) و در حقیقت فلسفه‌ای بود برای ملیت ایرانی و قطعاً تا کنون احدی از ملیت ایرانی به این خوبی و مستند به یک فلسفه‌ی امروز پسند دفاع نکرده است. شایسته است نام آن را «فلسفه‌ی رستاخیز» بگذاریم. خلاصه‌ی این مقالات که یک کتاب می‌شود، این بود که ملاک ملیت، خون و نژاد که امروز محکوم است، نیست. ملاک ملیت فرهنگ است و فرهنگ به حکم این‌که زاده‌ی تاریخ است، نه چیز دیگر، در ملت‌های مختلف، مختلف است. فرهنگ هر قوم روح آن قوم و شخصیت اجتماعی آن‌ها را می‌سازد. خود و «من» واقعی هر قوم، فرهنگ آن قوم است؛ هر قوم که فرهنگ مستمر نداشته، نابوده شده است. ما ایرانیان فرهنگ دو هزار و پانصد ساله داریم که ملاک شخصیت وجودی ما و من واقعی ما و خویشتن اصلی ماست. در طول تاریخ حوادثی پیش آمد که خواست ما را از خود واقعی ما بیگانه کند، ولی هر نوبت به خود آمدیم و به خود واقعی خود بازگشتیم. آن سه جریان عبارت بود از حمله‌ی اسکندر، حمله‌ی عرب و حمله‌ی مغول. در این میان بیش از همه درباره حمله‌ی عرب بحث کرده و نهضت شعوبیگری را تقدیس کرده است. آنگاه گفته اسلام برای ما ایدئولوژی است نه فرهنگ؛ اسلام نیامده که فرهنگ ما را عوض کند و فرهنگ واحدی به وجود آورد، بلکه تعدد فرهنگ‌ها را به رسمیت می‌شناسد همان‌طوری که تعدد نژادی را یک واقعیت می‌داند. آیه‌ی کریمه‌ی «انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا...» که اختلافات نژادی و اختلافات فرهنگی که اولی ساخته‌ی طبیعت است و دومی باید به جای خود محفوظ باشد؛ ادعا کرده که ایدئولوژی ما روی فرهنگ ما اثر گذاشته و فرهنگ ما روی ایدئولوژی ما، لهذا ایرانیت ما ایرانیت اسلامی شده است و اسلام ما اسلام ایرانی شده است. با این بیان، عملاً و ضمناً - نه صریحاً فرهنگ واحد به نام فرهنگ اسلامی را انکار کرده است و صریحاً شخصیت‌هایی نظیر بوعلی و ابوریحان و خواجه نصیرالدین و ملاصدرا را وابسته به فرهنگ ایرانی دانسته است؛ یعنی فرهنگ این‌ها ادامه‌ی فرهنگ

ایرانی است. این مقالات بسیار خواندنی است و در انتساب آن‌ها به او شکی نیست.»

استاد مطهری در این نامه، همچنین شریعتی را در سفر اخیرش، به خارج، متهم کرد، که گویی مأموریتی داشته است: «و خدا می‌داند که اگر خداوند از باب و یمکرون و یمکرالله و الله خیرالماکرین در کمین او نبود، او در مأموریت خارجش چه بر سر اسلام و روحانیت می‌آورد». این حدس استاد مطهری است و منشأ آن هم تبلیغات شدید ضد روحانیت در این دوره است که منشأ آن اندیشه‌های شریعتی، طرح تشیع علوی و صفوی و غیر آن بود؛ چیزی که شریعتی بیش از هر زمان دیگر در ماه‌های قبل از خروج خود در کتاب حسن و محبوبه و آثار دیگرش بیان کرد. طبعاً استاد مطهری غیر از این که احساس می‌کرد ایجاد این فضای گسترده‌ی دشمنی بر ضد روحانیت خواست دشمنان دین است، دلیل دیگر در دست نداشته یا دست کم ما از آن بی‌خبریم.

آقای میناچی احتمال قوی داده‌اند که آقای مطهری این نامه را برای امام ارسال نکرده و تنها مسوده‌ی آن را نوشته و از فرستادن آن پشیمان شده است! غافل از آن‌که حجت‌الاسلام سید حمید روحانی اظهار می‌دارد که در سال 56 امام در نجف متن اصلی نامه‌ی آقای مطهری را به ایشان داده تا آن را برای تاریخ حفظ کند. (نقل شفاهی از ایشان که فرمودند در کتاب نهضت امام‌خمینی جلد سوم هم این مطلب را شرح داده‌اند.)

37- شیخ محمد منتظری اشاره دارد که نمایندگان سازمان مجاهدین در عراق از این‌که کتاب‌های شریعتی در رادیو عراق که ایرانی‌ها نیز در آن برنامه داشتند، خوانده شود، مخالفت کردند و گفتند که تضمینی وجود ندارد که به چه مسیری خواهد رفت. (مصاحبه محمد منتظری با پیام انقلاب، ش 12، 7 مرداد 1359).

38- بنگرید: پاره‌ای از خورشید، ص 188. به گزارش آقا میناچی، یک‌بار احمد رضایی در برابر در بزرگ حسینی، شریعتی و حسینی را «به خاطر سرگرم کردن جوانان به حرف و سخن و بازداشتن آنان از به کارگیری اسلحه» متهم به همکاری با ساواک کرد. مجله‌ی ارشاد، ش 12، ص 44. با این حال، حسینی یکی از پاتوق‌های مجاهدین بوده و حتی برخی از نیروهای خود را از کسانی که به آنجا می‌آمدند، گرفتند.

39- بنگرید: مجله‌ی ارشاد، ش 14، ص 66.

40- زوایای تاریخ، صص 310-311.

41- بنگرید، همگام با خورشید، ص 240-241.

42- تصویر آن را ببینید در: صحیفه‌ی امام، ج 3، ص 207؛ تاریخ و فرهنگ معاصر، ش 3، ص 387-388.

43- همگام با خورشید ص 240-241.

44- بنگرید: شریعتی آن‌گونه که من شناختم، ص 35.

45- بنگرید: صحیفه‌ی امام، ج 8، ص 437.

46- بنگرید: سخنرانی دهم آبان 56 (صحیفه‌ی امام، 3/347)، سخنرانی سوم دی ماه 57 (صحیفه‌ی امام، 5/280)، سخنرانی سی‌ام اردیبهشت 58 (صحیفه‌ی امام، 7/376-377) سخنرانی سی و یکم اردیبهشت 58 (صحیفه‌ی امام، 7/412).

47- صحیفه ج 3، ص 222 - 224.

48- امام به ویژه این نامه را به دست آقای سید حمید روحانی که در آن زمان از جمله روحانیون انقلابی طرفدار شریعتی بود سپردند تا آن را برای تاریخ حفظ کند.

49- صحیفه، ج 3، ص 238 - 241.

50- بنگرید: خاطرات رجیعی طاهری، ص 99 - 100.

51- ایران و انقلاب اسلامی، ص 139 - 140.

52- صحیفه‌ی امام، ج 4، ص 237، ج 7، ص 42.

53- صحیفه‌ی امام، ج 7، ص 410.

54- همان، ج 8، ص 534.

55- همان، ج 9، صص 43 - 44.

56- همان، ج 3، ص 206.

57- مجله‌ی ارشاد (حسینیه ارشاد)، ش 11، ص 41.

58- ایران بین دو انقلاب، ص 430.

59- در 12 دی‌ماه 55 مجلسی در منزل مهندس مفیدی برگزار می‌شود که شریعتی در آنجا، مهم‌ترین دشمن اسلام را استعمار می‌داند و مارکسیسم را در این‌باره، رقیب اسلام معرفی می‌کند. استاد مطهری که در آن مجلس حاضر بوده، از سخن وی انتقاد کرده، مارکسیسم را نیز دشمن اسلام معرفی می‌کند نه رقیب. استاد شهید به روایت اسناد، صص 278 - 279. جهت اطلاع خوانندگان این جمله‌ی احسان نراقی را می‌آورم که پس از شرحی درباره‌ی شریعتی، با اشاره به وی می‌گوید: ما هم در این وضع، صاحب یک مارکس وطنی شدیم که از سُنس مذهب استفاده کرد و رژیم را بدین معنا سرنگون کرد، در عین حال روحانیت رسمی را هم زیر سؤال برد. خشت خام، (گفتگو با احسان نراقی از ابراهیم نبود) ص 132.

60- بنگرید: اسلام‌شناسی، مجموعه‌ی آثار 16، صص 50 - 57.

61- آقای مطهری می‌نویسد: اشتباه نشود، جنگ قابیل و هابیل، تمثیلی از جنگ‌های طبقاتی انسان‌ها نیست، این‌ها مارکس‌زدگی است. بنگرید: تکامل اجتماعی انسان، ص 56. استاد در سال 51 درباره‌ی نوشته‌ی شریعتی با عنوان «حسین وارث آدم» می‌نویسد: آنچه دستگیرم شد از هدف این جزوه که زیر لفافه بیان شده است و به تعبیر نویسنده خواسته است تمام عقده‌ها و عقیده‌های خود را در این جزوه بگوید این است ... این جزوه نوعی توجیه تاریخ است بر اساس مادی - مارکسیستی؛ نوعی روضه‌ی مارکسیستی است برای امام‌حسین که تازگی دارد. بنگرید: حماسه‌ی حسینی، ج 3، صص 307 - 310؛ یادداشت‌های استاد مطهری، ج 3، صص 218 - 221. استاد تعریف دکتر شریعتی از ایدئولوژی را نقل کرده و می‌نویسد: [این تعریف] بازگو کردن نظریه‌ی کسانی است که [می‌گویند] وجدان هر کسی ساخته‌ی وضع طبقاتی است، حتی جهان بینی‌اش. (یادداشت‌های استاد مطهری، ج 1، ص 448، ج 3، ص 220).

درباره‌ی اختلاف نظر استاد مطهری با دکتر در مبحث فلسفه‌ی تاریخ بنگرید به مطالب آقای هادی خسروشاهی در: مطهر اندیشه‌ها، ج 1، ص 240؛ حساسیت آقای مطهری روی بینش طبقاتی که بلای فراگیر برای بیشتر مذهبی‌های متأثر از اندیشه‌های چپ بود، آن اندازه زیاد بود که ایشان آقای رفسنجانی را هم به خاطر انتقادهایی که به کتاب فلسفه‌ی تاریخ دکتر پیمان کرده بود، مورد تشویق قرار داده بود. پاره‌ای خورشید، صص 523 - 524؛ هاشمی رفسنجانی، ج 1، ص 313.

62- بنگرید: مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، صص 450 - 452 بر اساس دیدگاه شریعتی، گرایش مذهبی افراد نیز برخاسته از نگرش طبقاتی آن‌هاست. یعنی خاستگاه مذهب نیز خاستگاهی طبقاتی است؛ منتها بر خلاف مارکس که اصولاً اعتقادش بر این بود که مذهب، تنها ساخته و پرداخته‌ی طبقه‌ی استثمارگر است، شریعتی معتقد است که مذهب هم مانند سایر اجزاء فرهنگ، دو سیستمی است (چیزی که مارکس درباره‌ی هنر و اخلاق و ادبیات قائل است)؛ یعنی هم طبقه‌ی غارتگر و هم طبقه‌ی مستضعف هر دو مذهب خاص خود را دارند. در این نگرش، به هر روی، مذهب هم خاستگاه طبقاتی دارد.

استاد مطهری در بخش «جامعه و تاریخ» از کتاب «مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی» به این قبیل برداشت‌های مادی از تاریخ توسط برخی از مسلمانان نواندیش - به ویژه شریعتی - حمله کرده و برای مثال به برداشت آنان [از جمله فرقانی‌ها] از «ناس» که مقصود از آن «توده‌های محروم» است، سخت تاخته است. به گفته‌ی استاد، در هیچ فرهنگ لغتی، ناس به معنای توده‌های محروم نیامده است. بنگرید: استاد مطهری و روشنفکران، صدا، 1372، صص 125 - 126.

همچنین به نوشته‌ی استاد، تصور این نواندیشان آن است که «پنداشته‌اند اگر بخواهند فرهنگ اسلامی را فرهنگ اسلامی را فرهنگ انقلابی بدانند، و با اگر بخواهند برای اسلام فرهنگی انقلابی دست و پا کنند، گریزی از گرایش به مادیت تاریخی نیست.» (همان جا، ص 140) همچنین دنیازدگی آنان سبب شده است که هدف اصلی انبیاء را نه آشنا کردن بندگان با خدایش بلکه اقامه‌ی قسط بدانند. و به هر حال، چنین «می‌پندارند که یگانه راه انقلابی بودن يك فرهنگ این است که تنها به طبقه‌ی محروم و غارت شده تعلق داشته باشد، از این طبقه برخاسته باشد و...» (همان جا، ص 140).

63- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج 2، ص 282.

64- در اسناد ساواک به صراحت آمده است که شاه به طور مستقیم دستور چاپ نوشته‌های دکتر را که در نقد مارکسیسم و نیز درباره‌ی ناسیونالیسم ایرانی نوشته بود، داده است. بنگرید: شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج 3، ص 143.

65- این هم یکی از انتقادهای استاد مطهری به دکتر بود که وی «مذهب را وسیله‌ای برای نیل به اهداف سیاسی و اجتماعی تلقی می‌کرد» بنگرید: انقلاب اسلامی ایران، الگار، ص 118.

66- شریعتی می‌گوید: دو نوع اسلام متفاوت وجود دارد. یکی آرمانی انقلابی برای تحول اجتماعی، پیشرفت و روشننگری است. دیگری آموزش مدرسی فلاسفه، متکلمان، سیاستمداران و فقهاست. اسلام به عنوان آرمانی انقلابی، به ابوزر به مجاهدین، و اکنون به روشنفکران تعلق دارد. اسلام به عنوان آموزش مدرسی، به بوعلی سینا، مجتهدین و علمای دین متعلق است. بنگرید: انتظار مذهب اعتراض، ص 21.

67- مع‌الاسف بسیاری تصورشان بر این است که تحصیلات دکتر در جامعه‌شناسی بوده است؛ در حالی که وی در رشته‌ی ادبیات فارسی درس خوانده و همان‌طور که نراقی نوشته است «اصولاً در دوران تحصیل سر و کاری

با جامعه‌شناسی نداشته است». نراقی - که ناگفته پیداست، روشنفکری وابسته به دربار شاهی و کار چاق‌کن آنان بوده؛ از جمله بنگرید به: جلال آل احمد به روایت اسناد ساواک، ص 183 - در این باره می‌افزاید: در یکی از نوشته‌هایش از گوریچ و چند جامعه‌شناس نام برده، بدون آن‌که با اندیشه‌های آنان آشنا باشد. تنها یک اسم بزرگ را گرفته تا بزند توی سر روحانیون ایرانی. در خشت خام، صص 128 - 129

68- احسان نراقی می‌گوید: شریعتی آدم با احساسی بوده که از جریانان زمان شاه متأذی بود و فعالیت نهضت آزادی را بی‌اثر می‌دانست و می‌خواست یک راهی پیدا کند قوی‌تر و محکم‌تر از مبارزه‌ی سیاسی. راهی که پیشنهاد می‌کند تبدیل دین به یک ابزار سیاسی است ... مثل این است که شما در یک شب سرد زمستانی در خانه سردتان بشوید و برای گرم کردن بخاری، تمام کتاب‌های خطی اجدادی خانه‌تان را بریزید در بخاری تا گرم شوید. البته نمی‌خواهم بگویم که این حد افراطی بود؛ اما دین را برای ایجاد یک جریان سیاسی وسیله کرد. در خشت خام، ص 129.

69- امام خمینی (قدس سره) در مهر 1357 میان دانشجویان ایرانی در پاریس، درباره‌ی نوعی انحراف در دین‌شناسی جدید که پس از آمدن «علوم غرب» پدید آمده، هشدار داده، گفتند: [اینان] شناختشان از اسلام، همان شناخت مادیت اسلام است ... این اشتباهی است که اسلام را بد شناخته‌اند، آن‌هایی که همه‌اش توجهشان به این است و همه‌ی آیات و اخبار را برمی‌گردانند به این ... خواستم به همه‌ی محصلینی که در اروپا [تحصیل کرده‌اند] و خداوند همه را توفیق بدهد بگویم که اسلام را محصورش نکنید در یک محفظه‌ای که خیال کنید، مکتب مثل مکتب کمونیسم است، مثل مکتب مارکسیسم است. بنگرید: صحیفه‌ی امام، ج 4، صص 7 - 10 و نیز برای شواهد بیشتر بنگرید: نزاع سنت و تجدد، صص 95 - 118.

70- استاد مطهری می‌نویسد: در اوائل اردیبهشت سال 51 جزوه‌های 15 و 16 حسینی را تحت عنوان اسلام‌شناسی خواندم و آنچه به نظر می‌رسد، یادداشت می‌کنم. اولاً به نظر من این جزوه چیزی که نیست اسلام‌شناسی است؛ حداکثر این است که بگویم اسلام‌سرایی یا اسلام شاعری است. یعنی اسلام، موضوع و سوژه‌ی یک نوع شعر و تخیل ولی به صورت نثر شده است و البته زیبا هم سروده شده است و بیشتر از سوسیالیسم و کمونیسم و ماتریالیسم تاریخی و اگزستانسیالیسم مایه گرفته است تا اسلام ...» برای متن دستنوشته‌های استاد مطهری بنگرید: استاد مطهری و روشنفکران، ص 35.

71- بنگرید: نزاع سنت، صص 80 - 83.

72- اطلاعاتی تغییر مواضع، ص 123، بنی‌صدر در رد بیانیه مدعی می‌شود که اصطلاح «جامعه‌ی توحیدی» بدون کلمه‌ی بی‌طبقه از سال 48 به بعد در نشریه‌ی مکتب مبارز که از سوی خودش منتشر می‌شده، آغاز شده است. پس از این دوره کاربرد آن در ادبیات دینی بعد از پنجاه میان همه فرقه‌های منحرف رایج گردید. بنگرید: منافقان از دیدگاه ما، ص 81.

73- به این عبارت دکتر بنگرید: تشیع ایران! آخ که این تاریخ‌دانان و آخوندان و استادان چقدر روی در روی هم جنگیده‌اند ... تشیع یعنی مرگ تاریخ جدایی‌گر بی‌رحم، یعنی پایان انتظار بی‌تاب همیشگی سامی، ... ایرانی مسلمان، شیعه، نه آریایی است و نه اسلام سامی، تشیع یعنی نه دین، نه فلسفه، یعنی حکمت، یعنی آفتاب، نه مسجد، نه صومعه، نه محراب، نه زرتشت، نه اسلام؛ مهر، نه موسای سامی، و نه بودای آریایی، علی! تشیع یعنی نیروانای سامی، موعود آریایی؛ ... یعنی پی کردن مرکب بلند تاریخ و نشست بر اسب سمند و تاختن به سوی طلوع، فرو رفتن در چشمه‌ی زرین خورشید. بنگرید: مجموعه آثار شماره‌ی 27، صص 297 - 298.

74- یکی از بسترهایی که از پس از خرداد 42 زمینه را برای ارتباط دین و سیاست فراهم کرد، بحث مسأله‌ی

نهضت عاشورا بود. سیاسی کردن نهضت عاشورا در آثاری که در پانزده سال پیش از انقلاب اسلامی نوشته شد، به خوبی روشن است. نمونه‌ی برجسته‌ی آن کتاب «شهید جاوید» از نعمت‌الله صالحی بود که به آن اشاره خواهیم کرد. دکتر شریعتی نیز در این باره، به ویژه مسأله‌ی شهادت، فراوان گفت و نوشت. مجاهدین نیز کتاب «راه حسین» را تألیف کردند. شهید هاشمی‌نژاد کتاب «درسی که از حسین علیه‌السلام باید آموخت» را نوشت. محمد یزدی کتاب «حسین بن علی را بهتر بشناسیم» را نوشت که در فاصله‌ی اندکی پیش از انقلاب هشت تا نه بار چاپ شد (خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، ص 106). مانند همین گرایش را در سخنان خود امام‌خمينی نیز می‌توان مشاهده کرد.

75- مجموعه آثار 27، ص 76.

76- مجموعه آثار 27، ص 66.

77- مانند قصه‌ی پرسیدن ساعت از فلان آخوند که گفته بود: آقا! علم الساعه عندالله. یا سؤال دیگر درباره‌ی رادیو که پاسخ داده بود: من او را نمی‌شناسم! اگر آقای خوبی است ...

78- دکتر شریعتی در سال 47 به ساواک می‌نویسد: اعتراف دارم بلکه اصرار دارم که نوشته‌ها و سخنرانی‌های اسلامی من، علیه ارتجاع مذهبی موجود که یادگار نظامی‌های کهنه و فئودالیت‌ه ایران است و با امروز و عصر انقلاب ضد فئودالی ایران و پیشرفت علم و آموزش عالی و صنعت و زندگی شهری جدید سازگار نیست، انقلابی بوده است. انقلابی به عنوان تحول پیشرفته در مذهب که با انقلاب اجتماعی ایران سازگار است و معتقد بودم به همین دلیل هم هست که از طرف همه‌ی مقامات امنیتی و غیر امنیتی مسؤول بدان امکان داده می‌شود و حتی تقویت می‌گردد! شریعتی در اسناد ساواک، ج 2، ص 299. آثار مبارزه با روحانیت در گروه‌های متأثر از شریعتی پس از سال پنجاه و حتی پس از انقلاب بر جای ماند. جناح تندرو و چپ سازمان مجاهدین اسلامی همچنان متأثر از آموزه‌های انحرافی شریعتی در این زمینه بود. زمانی که این جناح بار دیگر پس از سال هفتاد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران را درست کرد، باز هم بر این باورها و آموزه‌ها پای فشرد. نمونه‌ی آن سخنرانی یکی از تندروهای این گروه با نام آجاری است که دقیقاً همان آموزه‌های شریعتی را در سال 81 در خانه‌ی معلم همدان مطرح کرد و در مطبوعات عین جملات وی که گزارش کلمه به کلمه‌ی سخنان شریعتی بود، منعکس شد. (بنگرید: رسالت، 1 تیرماه 1381، ص 1).

79- بنگرید به: خاطرات محمد مهدی عبدخدایی، صص 293 - 301.

80- بنگرید: مصاحبه‌ی احسان شریعتی با شهروند منعکس شده در سایت ملی - مذهبی.

نکته: حسینیه ارشاد دکتر شریعتی جریان‌های فکری استاد مطهری

منبع: باشگاه اندیشه به نقل از کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران